

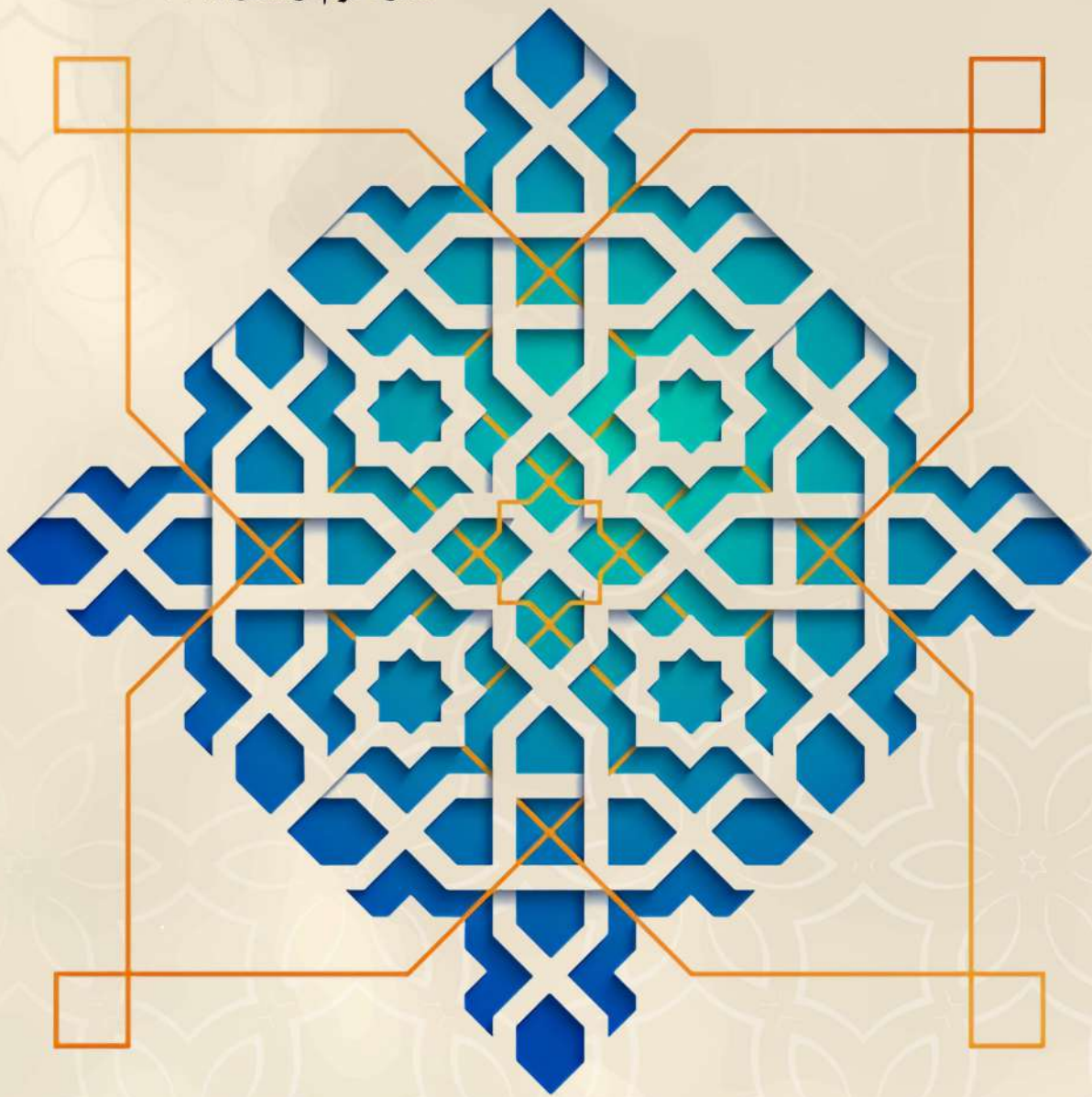


فصل نامه فرهنگی - ادبی

# حیات مشعر

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

شماره دوم، زمستان ۱۳۹۹



• لویات در دورگه صفویا  
• معرفت نویسنده: محمد علی جمال زلوه  
• شرح نامه  
• بریده‌ای از نامه «پشت چله خانه شیخ صفر»



# شناسنامه

عنوان: حیات مشجر

زمینه انتشار: فرهنگی-ادبی

ترتیب انتشار: فصلنامه

شماره انتشار: ۲

تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۹۹

صاحب امتیاز: انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

مدیر مسئول: زهرا کامل

سردبیر: عرفان رضایی

گردآورندگان: مهدیه وکیلی، سیامک صفی‌زاد

مشاور علمی: خانم دکتر مسروره مختاری

کارشناس نشریات دانشگاه: مهندس سعید بوداقلی

هیئت تحریریه: آقای دکتر خدابخش اسداللهی (مدیر گروه رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی)،

خانم دکتر مسروره مختاری (دانشیار رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی)، خانم مهسا کاظم‌پور (دانشجوی

دکترای رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی)

همکاران این شماره: معصومه رحیم‌پور، زهرا قلی‌زاده، سارا کیانی

طراحی و صفحه‌آرایی: رضا رسول‌زاده

شماره و تاریخ آخرین تغییرات: ۳۶۸۴/ف/م | ۹۹/۰۸/۲۵

شماره و تاریخ مجوز: ۲۸۱۲/ف/م | ۹۷/۰۲/۱۱



# فهرست مطالب:

## بخش نخست: ادبیات در دوران صفویان

۶	صفویه
۷	ادبیات صفویان
۷	نثر دوره صفویان
۸	شعر سبک هندی
۹	صائب تبریزی
۱۱	بیدل
۱۳	کلیم کاشانی
۱۴	مرثیه سرایی در دوران صفویه
۱۴	محتشم کاشانی
۱۵	عرفان و تصوف در دوره صفویه
۱۹	نقد و ارزیابی درباره موافقان و مخالفان

## بخش دوم: معرفی نویسنده

۲۱	محمدعلی جمالزاده
۲۳	سبک شناسی داستان های جمالزاده
۲۳	دموکراسی ادبی
۲۳	بریده ای از کتاب های جمالزاده

## بخش سوم: شعر جهان

۲۴	پابلو نرودا، شاعر شیلیایی، (۱۹۰۴-۱۹۷۳)
۲۵	امیلی الیزابت دیکینسون
۲۶	نزار قبانی، شاعر سوری (۱۹۲۳-۱۹۹۸)
۲۸	بخش چهارم: بریده ای از رمان «پشت چله خانه شیخ صفی»

## سخن سردبیر

به نام عشق

سلامی چو بوی خوش آشنایی

بدان مردم دیده روشنایی

حضرت حافظ

مفتخریم که با انتشار دومین شماره فصلنامه حیات مشجر دلدادگی مان را به آستان ادبیات ارزشمندان قوت بخشیم. امید است با حسن نگاهتان ما را در این مسیر دست گیرید و در کنارمان باشید تا به دلگرمی وجودتان نزدیکتر شویم به آن چه در خور شان نام ادیبان است.

سپاس می‌گوییم تمام همراهان و همدلانی را که ما را در تهیه این نشریه یاری کردند. باشد که مقبول طبع صاحب نظران، ادیبان و ادبیات عزیزمان افتد.

سپاس فراوان

مدیر مسئول\_زهرا کامل



بخش نخست:

## ادبیات در دوران صفویان

### صفویه

صفویان دودمانی ایرانی و شیعه بودند که در سال‌های ۸۸۰ تا ۱۱۱۴ خورشیدی (برابر ۱۱۴۸-۹۰۷ قمری و ۱۷۳۶-۱۵۰۱ میلادی) و به مدت ۲۳۵ سال بر ایران فرمان‌روایی کردند. شاهنشاهی صفوی را شاه اسماعیل یکم که در سال ۸۸۰ خورشیدی در تبریز تاج‌گذاری کرد، بنیان گذاشت و آخرین شاه صفوی شاه سلطان حسین بود که در سال ۱۱۰۱ خورشیدی از غزایی‌ها شکست خورد و بعدها نادرشاه افشار در سال ۱۱۱۴ خورشیدی سلسله صفویان را برانداخت.

دوره صفوی از مهم‌ترین دوران تاریخی ایران به‌شمار می‌آید؛ چرا که با گذشت نه‌صد سال پس از نابودی شاهنشاهی ساسانی یک دولت متمرکز ایرانی توانست بر سراسر ایران آن روزگار فروانروایی کند. بعد از اسلام، چندین پادشاهی ایرانی مانند: طاهریان، صفاریان، سامانیان، زیاریان، بوییان و مظفریان روی کار آمدند؛ اما هیچ‌کدام نتوانستند تمام ایران را زیر پوشش خود قرار دهند و میان تمام نواحی و مناطق جغرافیایی ایران در آن دوران یکپارچگی پدید آورند. این دوره یکی از دوران طلایی اسلام و دوره اوج تمدن اسلامی است. (ویکی‌پدیا)

## ادبیات صفویان

ادبیات عصر صفویه در زمره ادبیات منحوط به شمار می‌آید. حتی در آن روزگاران که فرمانروایی تیموریان مدام ضعیف‌تر می‌شد و شیرازه‌هایش از هم می‌گسیخت. حیات فرهنگی به هیچ‌وجه متوقف نمی‌شود و حتی پایه‌های سده دهم هجری می‌شود؛ زیرا صفویه را مشغله و گرفتاری بیش از آن بود که به شعر و شاعری توجهی داشته باشند. علایق فرهنگی آنان بر محور تبلیغات و تحکیم مبانی مذهبی آمیخته با سیاست دور می‌زند که از یک‌سو از راه تقویت علوم دینی و از سوی دیگر، به وسیله ادبیات مذهبی انجام می‌گیرد و البته هر دو در مسیر تشیع پیش می‌رود. نباید نادیده گرفت که پیش از برآمدن این سلسله بخش قابل توجهی از ملت پیرو تسنن بودند. بدیهی است که نه آسیای مرکزی و نه افغانستان و هندوستان، که همگی کشورهای سنی مذهب بودند، نمی‌توانستند در هماهنگی ساختن ادبیات با مذهب تشیع که لازمه سیاست خاص شیعی بود سهیم باشند و به عبارت ساده‌تر، ادبیات ایرانی از همگامی نیروهای این کشورها که تاکنون از آن برخوردار بود، محروم ماند و این ادبیات جنبه بین‌المللی خود را از دست داده به تدریج جنبه‌ای صرفاً فارسی پیدا می‌کند؛ هرچند که مبادله شاعران با هندوستان هنوز دوام داشت، میان همسایگان بلافصل (آسیای مرکزی و ایران عهد صفوی) که با یکدیگر سخت دشمنی دارند دیواری به وجود می‌آید. آسیای مرکزی به راهی گام می‌نهد که در آن هنوز فقط هندوستان با اوست. در زبان رسمی دولت و ادبیات، صرف‌نظر از پاره‌ای از اختصاصات محلی، تغییری حاصل نمی‌شود.

با آن که زبان خانوادگی صفویه ترکی بود، زبان فارسی اهمیت خود را از دست نداد، بلکه درست برعکس بود؛ از آن‌جا که پادشاهان از هیچ اقدامی برای ترویج و اشاعه تشیع در سراسر کشور و در ماورای مرزها ابا نداشتند و همواره کوشا بودند که آن را به سرعت و به نحوی مؤثر در میان ملت نفوذ دهند، زبان فارسی در نگارش مسائل دینی هم که سابقاً فقط به زبان تازی نگاهشته می‌شد، به کار رفت. صرف نظر از این قسمت، نثر دوره صفوی دنباله مستقیم دوره پیش است. سرودهایی که در نیایش پیامبر (ع) و مدح علی (ع) و اشعاری که در رثای آنان سروده می‌شد،

جای قصاید مدیحه و غزلیات دنیوی را می‌گیرد. از آن‌که بگذریم، بی‌علاقگی به شاعران و آثار و مدفن‌های آنان حکم فرما و کاملاً محسوس است.

## نثر دوره صفویان

### ۱. ساده

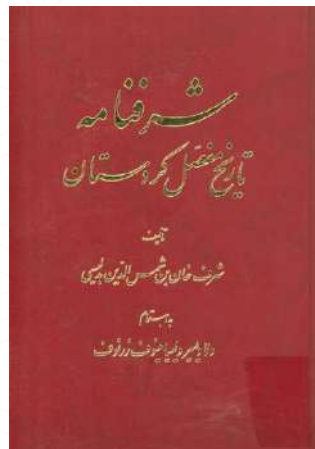
مراد از نثر ساده در این دوره، نثر مرسل در آثاری مانند بلعمی نیست. در نثر ساده این دوره، لغات و ترکیبات عربی، اشاره به آیات و احادیث و در آمیختگی شعر و نثر یافت می‌شود. کتب معروفی که به این شیوه نوشته شده‌اند:

الف) کتاب‌هایی که در خارج از ایران نوشته شده‌اند:

- کتاب دارالشکوه در هند

- شرفنامه بدلیسی در عثمانی

- بدایع الوقایع واصفی در ماوراءالنهر



## بدایع الوقایع

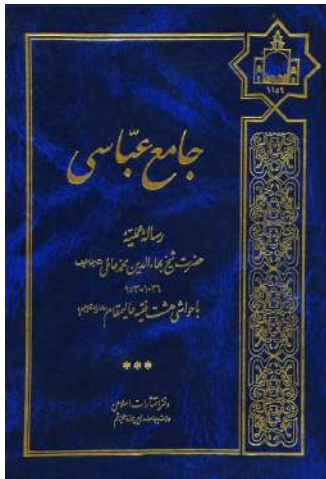
تألیف  
ابن‌الدین محمود واصفی  
تصحیح  
اسکندر بیدروفت  
تهران  
بنیاد ادب  
انتشارات  
کتابخانه ملی ایران  
۱۳۷۱

ب) کتاب‌هایی که در ایران نوشته شده‌اند:

در تاریخ:

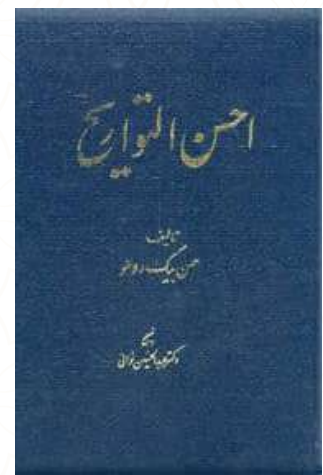
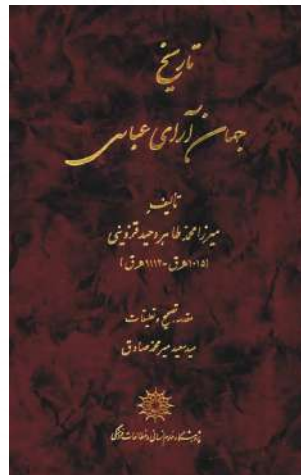
- تذکره شاه طهماسب از شاه طهماسب صفوی

- عالم آرای صفوی از اسکندر بیگ منشی



در فقه:

جامع عباسی از شیخ بهایی



در عرفان:

- عین الحیات از علی بن حسین بن واعظ کاشفی



## رَیحاتِ عینِ الحیات

تألیف:

مولانا محمد الدین علی بن حسین واعظ کاشفی

۸۹۲۰-۸۶۷

با مقدمه و تصحیح و حواشی و تعلیقات

دکتر علی صفریمنیان

چهارم

شهریور ۱۳۹۶

مجموعه نشر و تحقیقات اسلامی دانشگاه اصفهان

### ۲. مصنوع

در دوره صفویه از نثر مصنوع در فرمان‌ها و منشآت و دیباچه کتاب‌ها استفاده می‌شد؛ همچنان‌که دیباچه آثاری مثل: شرف‌نامه بدلیسی و عیار دانش به نثر مصنوع است؛ اما از کتاب‌هایی که تماماً به این شیوه نوشته شده‌اند، از همه معروف‌تر عباس‌نامه وحید قزوینی و محبوب‌القلوب میرزا برخوردار فراهی است.

نثر مصنوع این دوره حلاوت و فخامت نثر فنی قرن‌های ششم و هفتم را ندارد و هرچه هست، تکلف و بی‌ذوقی و غلط‌پردازی است.

### ۳. بینابین

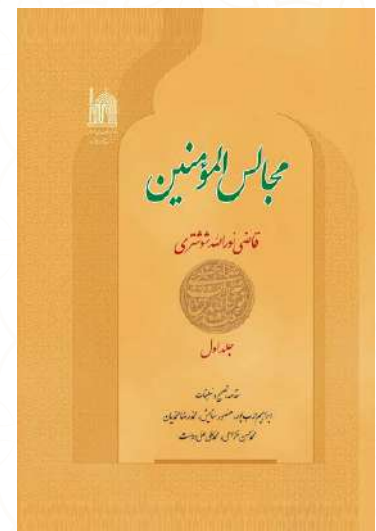
نثری است نه چندان ساده و نه چندان دشوار؛ می‌توان گفت که قصد نویسنده در اصل آسان‌نویسی بوده است؛ هرچند امروزه چندان روان و آسان به نظر نمی‌رسد. از نمونه‌های معروف نثر بینابین کتاب حبیب‌السیر از خواندمیر و احسن‌التواریخ از حسن بیگ روملو است. (بهار، سبک‌شناسی، صفحات ۲۵۹ تا ۲۷۰)

### شعر سبک هندی

در پیدایش سبک هندی عواملی چون: مذهب، سفر شاعران به هند، توسعه شهر اصفهان، رفاه اقتصادی و علاقه شاهان صفوی به فرهنگ را می‌توان دخیل دانست. توضیح آن‌که، حکومت صفویه به شعر مدحی و درباری توجه نداشت و با آمیزه‌های سنتی عرفانی در تضاد بود؛ همین امر باعث شد شعر از دربارها خارج شود و همه اصناف حق ادعای

در زندگی‌نامه:

- مجالس المؤمنین از قاصی نورالله شوشتری







پرداخت و در جوانی به حج رفت و به زیارت مشهد مقدس نیز نایل آمد. در آن روزگار، هندوستان برای ایرانیان جاذبه‌های خاص داشت. بنیان فرمان‌روایی امپراتوران گورگانی هند با کمک سلاطین صفوی مستحکم شده بود و



امرای ایرانی نیز کم و بیش در امور آن کشور دست داشتند. پادشاهان هند به فرهنگ و هنر ایران عشق می‌ورزیدند. شاهان این سلسله و سلاطین محلی دکن، توجهی خاص به ادبا و فضلا و هنرمندان ایرانی داشتند و آنان را به صلوات گران‌بها می‌نواختند. صائب در سال ۱۰۳۴ راهی هند شد و چند سال با ظفرخان در کابل به‌سر برد. صائب از این حاکم ادب‌پرور ایرانی تبار محبت دید. قصایدی در مدح او دارد و در مقاطع بعضی از غزل‌های خود از وی با احترام نام برده است. گرچه پس از بازگشت به وطن و به‌خصوص بعد از یافتن منصب ملک‌الشعرایی و کشمکش‌های ایران و هند بر سر قندهار، اکثر آن ابیات را تغییر داده و یا حذف کرده است. صائب در سال ۱۰۴۲ همراه پدر پیر خود که به قصد دیدار او به هند آمده بود. به ایران بازگشت و در اصفهان مقیم شد. شاه عباس دوم وی را مقام ملک‌الشعرایی دهد. این شاعر بزرگ متجاوز از هشتاد سال زیست و هم در اصفهان دیده از جهان فرو بست. در بیت زیر به هشتاد سالگی خود اشاره کرده است:

دو اربعین به سر آمد ز زندگانی من ، هنوز در خم گروون شراب نیم‌سرم  
اغلب تذکره‌نویسان (و برخی از محققان معاصر نیز) سال فوت صائب را به غلط ۱۰۸۱ ضبط کرده‌اند. عبارت جمادی‌الاول سنه ۱۰۸۷ که بر سنگ قبر حک شده است. بی‌گمان تاریخ تحریر است. از دو ماده تاریخ برای فوت

شاعری پیدا کنند و توجه آنان به امور جزئی و پند و اندرز و... معطوف شود. از طرفی عاید نشدن درآمد از شعر مدحی، باعث شد که شاعران به دربارهای هند روی آورند و آشنایی آن‌ها با تفکرات هندوان نیز تا حدودی در تغییر سبک دخیل شد.

رفاه اقتصادی مردم نیز علتی شد تا هرکس به وسع خود به نحوی به ادبیات و شعر و شاعری پردازد و شعر در میان عامه رواج یابد و همه این عوامل کم‌کم زمینه پیدایش سبک هندی را به وجود آورد.

شاعر سبک هندی جهان‌خیالی خود را با دقت در امور جزئی می‌سازد. نگاه شاعر بیش از آن‌که به روایت‌های بزرگ و انتزاع‌های کلان هستی‌شناختی مشغول باشد، به ساختن جهان‌های خرد خیالی دلبسته است. تصویرها در سبک هندی اشارت به جهان‌های بزرگ و لایتناهی ندارد؛ از این رو این سبک از رازهای ناگشوده و رمزهای عوالم غیب خالی است؛ بنابراین دنیای معنی‌نه در جهان بی‌کرانه ما بعدالطبیعی، بلکه در خیال شاعر است. شعر سبک هندی کمتر بر آگاهی جمعی و ناخودآگاه قومی و اسطوره و بیشتر بر حافظه فردی و تجربه شخصی متکی است.

آن بخش از این سبک که ادامه سبک عراقی و سنت شعری فارسی است، از نظر اندیشه درویش‌های عرفانی و اخلاقی دارد و از لحاظ تخیل و تصویرگری نیز بر مدار عناصر سنتی و قالبی می‌چرخد. در شعر شاخه هندی، صرف نظر از شعر بیدل دهلوی و تنی چند از شاعران صوفی‌مشرّب هندی، استقلال از سنت شعری فارسی و فاصله‌گیری از اخلاقیات ایرانی و محتوای عرفانی همواره روی به فزونی داشته است.

## شاعران این حوزه

### صائب تبریزی

میرزا محمد علی صائب تبریزی بزرگ‌ترین غزل‌سرای قرن یازدهم هجری و یکی از نامدارترین شاعران سراسر تاریخ ادبیات فارسی، در حدود ۱۰۰۰ هجری یا یکی دو سال بعد از آن در تبریز زاده شد. پدر او عبدالرحیم تاجری معتبر بود. خانواده صائب جزو هزار خانواری بودند که به فرمان شاه عباس از تبریز به اصفهان کوچ کردند و در مرحله عباس‌آباد سکنی گزیدند. صائب در اصفهان به آموختن علوم عصر



«طنزنو» پس از صائب به انحطاط گرایید و شعر پیچیده و معماگونه شد. نتیجه آن سیر قهقرایی «بازگشت ادبی» بود و پیدایش شیوه‌ای که نتوانست طرحی نو در افکند.

درباره خصوصیات سبک معروف به هندی که نزدیک به دو قرن بر شعر ما حاکم بود و در افغانستان و هند بیش‌تر پاییده است، تحقیق کافی نشده. شایسته است که استادان صاحب صلاحیت در این زمینه به تتبع بپردازند. صائب شاعری پرکار بوده و ظاهراً فرصت بازنگری سروده‌های خود را نداشته است، وگرنه می‌توانست کاستی‌ها را به اصلاح آورد؛ البته برخی کلمات و اصطلاحات که ممکن است ناخوشایند و یا سست به نظر بیاید، احتمالاً از زبان روز به شعرا راه یافته است، مانند: دگرها، آن‌ها، چه‌ها (به جای دیگران، آنان، چه اندازه یا چه زود)

ما در شعرا و گاه به مسامحات دستوری و یا کمبود حرفی بر می‌خوریم، مانند: این مصراع که بعضی از تذکره‌ها هم به آن اشاره کرده‌اند و یک «به» کم دارد: عیبی به عیب خود نرسیدن نمی‌رسد.

## فونه شعر:

نه نمی آیم به هوش از پند، بی هوشم گذار

بجز من ساحل نخواهد گشت در جوشم گذار

گفت و کوی توبه می ریزد نمک در ساغرم

نینه بردار از سرینا و در گوشم گذار

از خار می گردانی می کند سر بر تم

تا سبک کردم، سویی باده بر دوشم گذار

کرده ام قالب تپی از اشتیاق، عمر هست

قامت چون شمع در محراب آغوشم گذار

گر به هشیاری حجاب حسن مانع شود

در سرمستی سری یک بار بر دوشم گذار

شاعر، سال ۱۰۸۶ و از سومی ۱۰۸۷ برمی‌آید؛ بنابراین، درگذشت او را باید در واپسین روزهای سال ۱۰۸۶ و یا نخستین روزهای سال بعد دانست.

آثار صائب را که جز سه چهار هزار بیت قصیده و یک مثنوی کوتاه ناقص به نام قندهارنامه و دو سه قطعه، همگی غزل است. نصرآبادی در حدود صدویست هزار و ولی قلی بیگ شاملو قریب به دویست هزار بیت برآورد کرده‌اند. رقم صد هزار را به تحقیق می‌توان پذیرفت. شاعر به تفنن، در حدود بیست غزل هم به ترکی سروده است.

صائب سبکی را که چند قرن پس از او به غلط هندی نامیده شده به کمال رساند. در همین جا باید افزود که حساب او از سایر گویندگان این شیوه جداست. وی خواجه حافظ از تمامی محسنات شعرای معاصر و یا نزدیک به عهد خود به گرفته و به کمک قریحه و نبوغ خدادادی سبکی خاص خویش پدید آورد.

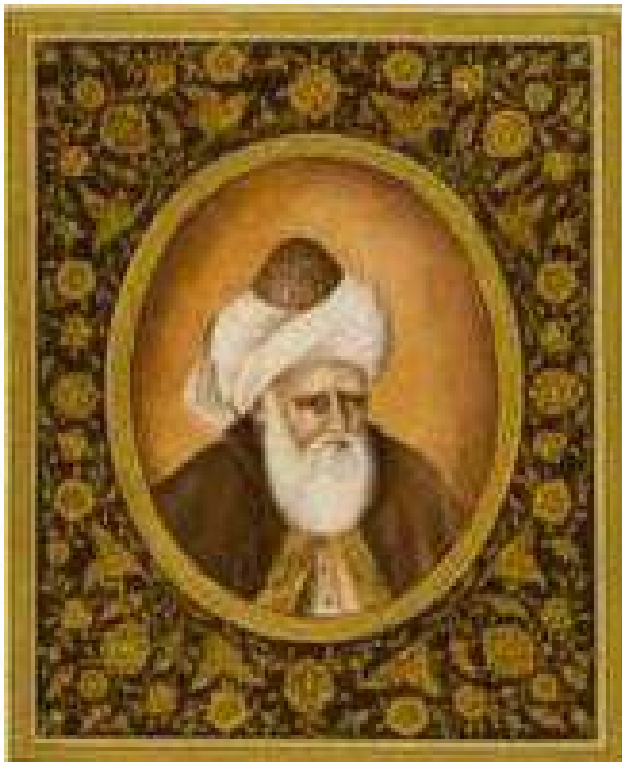
در دوره صفویه شعر از دربار فاصله گرفت و به میان توده مردم رفت در نتیجه زبان روز بر آن تأثیر گذاشت. صائب بسیاری از روزمره‌ها را در شعر به کار گرفته و به خوبی از عهده آن برآمده است.

این گوینده توانا از صنایع به مراعات نظیر و ابهام توجه خاص دارد و بر پایه مضمون‌یابی و تمثیل استوار است. مضمون تو را در آن روزگار با تعبیراتی هم‌چون معنی، بیگانه، معنی غریب، معنی دور و دورگرد و نظایر آن‌ها وصف کرده‌اند.

صائب شاعری است عارف و ارادتمند مولوی و حافظ. گوینده‌ای است مضمون‌آفرین و نکته‌یاب و ژرف‌بین. توانایی او در ساختن ترکیبات و استعارات بدیع و زیبا، اعجاب برانگیز است، شعرا و آیین تمام‌نمای حالات روحی و عواطف گوناگون بشری است. اندیشه پویای وی هر مضمونی را که به تصور درآید لباس نظم پوشانده و بسیاری از ابیات نغز مثل سائر شده است؛ البته از حق نباید گذشت که گویندگان این شیوه و صائب نیزگاه لفظ را فدای مضمون کرده و یا توجه لازم را به دستور زبان نداشته‌اند؛ اما آن گاه که جوانب کار را به درستی سنجیده‌اند، گوهرهایی نابناک از زوایای اندیشه برآورده‌اند.



مزار او را در سال ۱۱۹۹، یعنی ۶۶ سال پس از مرگش یکی از نویسندگان دیده؛ اما اکنون خاک‌جای او به‌درستی معلوم نیست البته در دهلی قبری به نام بیدل تعمیر کرده‌اند که مورد تردید است. جمعی از دوست‌داران او در کابل معتقدند که استخوان‌های وی را به کابل انتقال داده‌اند و در خواجه رواش، شمال کابل در قریه‌ی ظریف دفن کرده‌اند، که البته این عقیده مورد تأیید نیست و فضلی افغانستان این نظر



را قبول ندارند.

معاصران بیدل درباره‌ی او به اختلاف نظر داشته‌اند گروهی او را تنها شاعر قابل توجه روزگار می‌دانسته‌اند و دست‌های بر او ایرادهای لفظی و معنوی گرفته‌اند و در ایران بیدل هیچ شناخته‌نبوده و از شرح حالی که صاحب تذکره‌ی نصرآبادی از وی نقل کرده و دو بیت از او را آورده می‌توان دریافت که او را در حدود شاعران درجه سوم عصر خویش نیز به‌شمار نیاورده و در همان دو سطر شرح حالی که از وی آورده اشتباهاتی هم دارد که به علت دوری از محیط هند و نیز ناهم‌خوانی موازین ذوقی نصرآبادی با شعر بیدل است.

در مآثرالکرام می‌گوید: «میرزا معنی آفرین بی‌نظیر است؛ اما عبارت به طرز خود دارد» و این عبارات نشان دهنده

شرح شب‌های دراز بجز از زلف است بیش  
 پنبه‌ای بر لب از آن صبح بناگوشم گذار  
 می‌چکد چون شمع صائب آتش از گفتار من  
 صرفه در کویابی من نیست، خاموشم گذار

دل را نگاه گرم تو دیوانه می‌کند  
 آینه‌را رخ تو پری خانه می‌کند  
 دل می‌خورد غم من و من می‌خورم غمش  
 دیوانه غم‌گساری دیوانه می‌کند  
 آزادگان به مشورت دل‌کنند کار  
 این عقده کار سبوح صد دانه می‌کند  
 ای زلف یار، سخت پریشان و درمی  
 دست بریده که ترا شانه می‌کند؟  
 غافل ز بی‌قراری عشاق نیست حسن  
 فانوس برده‌داری پروانه می‌کند

یادان تلاش تازگی لفظ می‌کند

صائب تلاش معنی بی‌گانه می‌کند

(قهرمان، محمد مجموعه رنگین کمان، صفحات ۷ تا ۱۱، ۶۰ و ۶۶)

## بیدل

میرزا عبدالقادر عظیم آبادی متخلص به «بیدل» فرزند میرزا عبدالخالق در سال ۱۰۵۴ هجری در عظیم آباد پتنه متولد شد و نژاد او از قوم برلاس یا ارلاس جغتائی است. بیشتر عمر خود را در بنگاله به سر برده و در دهلی وفات یافت (سوم صفر ۱۱۳۳ ه. ق) و در همین شهر در صحن خانه خویش به خاک سپرده شد.



چاپ تاشکند و بعضی چاپ‌های هند) چاپ نسبتاً کاملی از دیوانش در هند شده بود و کلیات آثار او در افغانستان منتشر شده است (در فاصله سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۴۲ در پوهنی مطبعه) دیوان چاپ شده که دیوان کامل اوست در چهار مجلد است.

اگر کسی دیوان صد هزار بیتی این شاعر را بررسی کند و ترکیبات زیبایی که در شعراو به کار رفته جداگانه، یا در ضمن ابیاتی، یادداشت کند اغلب دست اندرکاران شعر نو فارسی را مایه حیرتی خواهد شد چرا که به اندازه تمام ترکیبات زیبای شعر نو امروز، در دیوان این سراینده شگفت ترکیبات زیبا و بافت‌های شاعرانه بیان دیده می‌شود.

## فونه شعر

دارم ز نفس ناله که جلاد من اینست

در و ختم از عمر، که صیاد من اینست

چشمی نشد آینه کیفیت رنگم

شخص نخم صورت بنیاد من اینست

دارم به دل از هستی موهوم غباری

ای سیل! یا خاند آباد من اینست

از الفت دل چاره ندارم، چه توان کرد

دام و قفس طائر آزاد من اینست

گردی شوم و کوشود امان تو کیرم

گر بخت به فریاد رسد داد من اینست

چون اشک ز سر گسکتیم نیست ربایی

بیدل! چه کنم نشد ایجاد من اینست

(دکتر شفیعی کدکنی، محمدرضا: شاعر آینه‌ها، صفحات ۲۱ تا ۲۵، ۳۲، ۱۴۴)

این امر است که حتی گویندگان سرزمین هند که با پیچیدگی بیان و نوع تعبیرات این اسلوب آشنا بوده‌اند- طرز سخن سرایی او را مورد انتقاد قرار می‌داده‌اند.

برخلاف عدم موفقیتی که بیدل در محیط ادبی ایران داشته در آفاق دیگر زبان فارسی شعرش از حسن قبول مردم برخوردار بوده و یک نظر به ادبیات قرن‌های اخیر افغانستان و هند و تاجیکستان به خوبی این تأثیر وسیع و عمیق او را نمایش می‌دهد.

بیدل گاه چند غزل در یک وزن و قافیه سروده و این امر گویا بیش‌تر برای نشان دادن قدرت مضمون‌سازی شاعر است که می‌تواند در یک قالب محدود و در زنجیره انتخابی قافیه‌ها معانی تازه‌ای خلق کند و در این کار گویا به ظهوری تشریفی نظر داشته چنان‌که صاحب سرو آزاد یادآوری کرده، اگرچه این کار پیش از ظهوری در دیوان سعدی نمونه‌های بسیاری دارد.

یکی از خصوصیات برجسته شعر بیدل اوزانی است که انتخاب کرده و در دیوان وزن‌های بلند و خوش‌آهنگ بسیار می‌توان یافت.

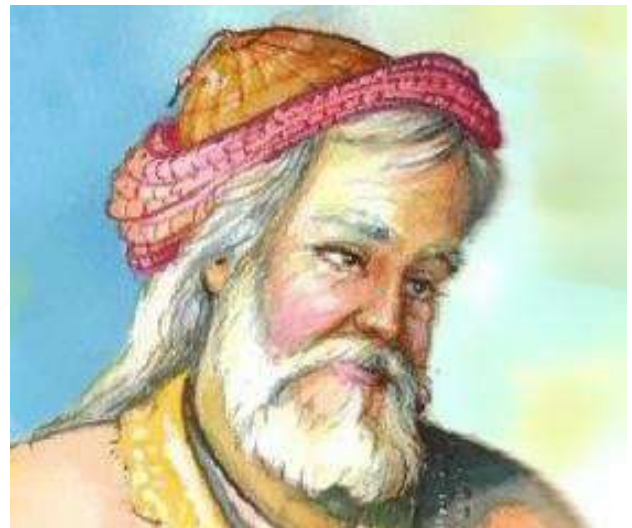
از حدود صد هزار بیت شعر بیدل، ابیات دل‌انگیز و نغز بسیاری می‌توان انتخاب کرد که از نظر کمیّت برابر با دیوان‌های خوب شعر فارسی باشد؛ اما هنگامی که خواننده دیوان بزرگ این شاعر پرکار و خیال‌پرداز را پیش چشم دارد و آن همه ژرف‌نگری‌ها و باریک بینی‌های او را مورد نظر قرار می‌دهد افسوس می‌خورد که چرا این همه خیال‌های لطیف و شاعرانه، بدین‌گونه دور از سامان طبیعت زبان و طبیعت اندیشه بشری عرضه شده است و به‌راستی که شکست آشکار آن دسته از نوپردازان را که به عمد دور از ذهن و دور از طبیعت زبان سخن می‌گویند، پیش چشم می‌بیند، با این تفاوت که در مورد بیدل، یک تخیل عمیق و موج را به هدر رفته می‌بیند و در شعر اینان این‌گونه تأسفی نیز برای خواننده نیست چرا که از دور بی‌استعدادی مدعی را به خوبی نمایش می‌دهد. بیدل شاعری است که پارسی زبان مادری او نبوده است. اگر نگوئیم پرشعرتین شاعران زبان فارسی است باید بگوئیم یکی از چند شاعری است که فراوانی اشعارش مایه حیرت است. دیوان بیدل چاپ‌های متعدد شده و اغلب برگزیده شعرهای اوست (مثل

## کلیم کاشانی

کلیم همدانی در حدود سال ۹۹۰ هجری در همدان زاده شد؛ اما چون مدتی در کاشان اقامت داشت، کاشانی هم خوانده شده است. خود در این باره می‌گوید:

**دردامن الوندگر غنچه شود گل ز نهاد کلومید کلیم از همدان نیست**

تذکره نویسان و محققان اخیر چون لاله داغستانی و سرخوش و ادوارد براون و هرمان اته و صاحب مرآت‌الخیال عموماً یا او را همدانی خوانده‌اند یا از مولد و موطن او نامی نبرده‌اند. از محققان معاصر نیز میرزا عبدالعظیم قریب او را همدانی می‌داند.



وی افزون‌بر کاشان، زمانی را در شیراز به سر آورد و در همان جا با مقدمات علوم آشنایی پیدا کرد. در عهد جهانگیر به هند رفت و هان نزد شاه جهان، عنوان ملک‌الشعرایی یافت و وی روح‌الامین را ستایش می‌کرد. وی شاه‌نواز خان شیرازی، میرجمله شیرازی و ظفرخان احسن را نیز مدح می‌کرده است؛ اما از سوی شاه‌جهان مأمور شد که فتوحات شاه‌جهانی را به نظم آورد که در آن وقایع زمان این شاه را در قالب مثنوی به تصویر کشیده است. کلیم از هجو گریزان بود، هر چند می‌گفت:

گر هجو نیست در سخن من زعجز نیست حیف آیدم که زهر در آب بقا کنم

شهرت کلیم بیش‌تر به خاطر غزلیات اوست. ابداع معانی و خیال‌های رنگین به غزل کلیم لطف ویژه‌ای بخشیده است.

ضرب‌المثل‌ها و الفاظ محاوره که زبان غزل این دوره را به افق خیال عامه نزدیک کرده، در سخن او برجستگی زیادی یافته است. به کار بردن واژه‌های هندی، آنجا که از ذکر حرف‌ها و گل‌ها و گیاهان ناگزیر بوده، شعر و غزل کلیم را در میان اقران متمایز ساخته است. وی در اشعار خود تمثیل بسیار داشته است، تکرار قافیه و شمار ابیات در اشعار او کم است، به قدری که قالب‌های شعری را کاملاً رعایت کرده است. در اشعار او انتقاد اجتماعی در برابر نابرابری‌ها و زهد خشک دیده می‌شود:

**دروورماز خست ابنا‌ی روزگار**

**دشوارتر ز مرگ، گریبان دیدن است**

دیوان کلیم شامل ده‌هزار بیت شعر است که در آن پنج‌هزار بیت غزل، نزدیک به هزار بیت قصیده و بقیه در قالب‌های قطعه، ترکیب‌بند و ترجیع‌بند است. مثنویات او حدود دو هزار بیت است که از میان آنها فتوحات شاه‌جهان و پادشاهنامه در بحر متقارب مشهورتر است. این کتاب در اصل همان ظفرنامه جهان‌شاهی است متعلق به قدسی مشهدی، ولی عمر وی کفاف نداد و کلیم آن را تکمیل کرد. کلیم را به سبب مضامین ابداعی بی‌شماری که در اشعار خویش به کار گرفته، خلاق‌المعانی ثانی لقب داده‌اند؛ چرا که خلاق‌المعانی اول، کمال‌الدین اسماعیل است. دیوان ابوطالب کلیم همدانی با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان در مشهد به طبع رسیده است. او در سال ۱۰۶۱ هجری در کشمیر درگذشت.

### نمونه شعر

دین چمن چو گل شود فغان مرا کجاست برق که بردارد آشیان مرا

ز بس که مانده ز پروازم اندرین گلشن ز نقش پاشانند آشیان مرا

چو شمع در ره باد صبا سبک روحم نیم وصل تو اندر بود جان مرا

چو نخل شعله بر باغ جهان بر یک عالم نه کس بهار مرا دید و نه خزان مرا



## مرثیه‌سرایی در دوران صفویه

با تأسیس حکومت صفویه و رسمی شدن مذهب تشیع مراسم سوگواری و عزاداری برای امام حسین (ع) وارد مرحله جدیدی شد. به طوری که سلاطین و زمامداران صفوی به عنوان مجری و عوامل اصلی برگزاری و گسترش این گونه مراسم در ایران عصر صفوی شدند. چنان‌که در دهه‌ی اول محرم همه‌ی افراد جامعه اعم از اعلی و ادنی در مراسم شرکت می‌کردند. تبلیغ برای برگزاری مراسم عزاداری در ایران نوعی ابزار برای تثبیت و گسترش مذهب تشیع در ایران بود.

دو نوع شعر در عصر صفوی به حال و هوای جدیدی از تکامل دست یافت: ۱. شعری که با زندگی آلام و فضایل ائمه شیعه سر و کار داشت که مخصوصاً به نام محتشم کاشانی پیوند خورده است. ۲. شعری که در آن به تعالیم نظری عرفان و حکمت پرداخته می‌شد.

درباره‌ی مورد نوع اول شعر این دوره باید گفت پیدایش و تکامل آن در نتیجه سیاست و رفتار سلاطین صفوی است. اسکندر بیگ منشی مؤلف عالم آرای عباسی موقعیت شعر و شاعری را زمان سلطنت شاه طهماسب اول این گونه بیان می‌کند که شاه جنت مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلاینند قصاید در شأن حضرت شاه ولایت پناه و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) بگویند. محتشم کاشانی شاعر مرثیه‌سرای عهد شاه طهماسب صفوی با سرودن قصیده‌ی غرّاً در مدح امام حسین (ع) گوی سبقت را از همگان ربود و ابتکاری که در مراثی خود بکار برد که شعرا را از برجسته‌ترین اشعار مذهبی ساخت و شعر، او در واقع الگوی قابل قبولی برای شعرا در دوره‌های بعد شد. (ویکی پدیا)

## محتشم کاشانی

کمال‌الدین علی محتشم کاشانی دارای لقب شمس‌الشعرا کاشانی شاعر ایرانی در آغاز شده ده هجری و هم دوره با پادشاهی شاه طهماسب صفوی در کاشان زاده شد، بیشتر دوران زندگی خود را در این شهر گذراند و در همین شهر هم در ربیع‌الاول ۹۹۶ درگذشت و محل دفن او بعدها مورد احترام مردم قرار گرفت. نام پدرش خواجه میراحمد بود.

کمال‌الدین در نوجوانی به مطالعه علوم دینی و ادبی معمول زمان خود پرداخت و اشعار شعرای قدیمی ایران را به دقت مورد بررسی قرار می‌داد.



مطلع «باز این چه شورش است...» که از محتشم کاشانی است در میان هواداران شیعه جایگاه ویژه ای دارد. شاعران بسیاری پس از محتشم تاکنون از ترکیب‌بند یاد شده در شعرها و نوحه‌هایشان سود برده‌اند. او فنون شاعری را از صدقی استرآبادی فرا گرفت و خود شاگردانی مانند تقی‌الدین محمد حسینی صاحب «خلاصه‌الشعار»، صرفی ساوجی، وحشتی جوشقانی و حسرتی کاشانی را پرورش داد.

وی با سرودن دوازده بند در مرثیه شهدای کربلا که بند اول ترکیب‌بند وی با بیت «باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟ / باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟» آغاز می‌شود، مقام والایی در مرثیه‌سرایی کسب کرد.

وی در جوانی به دربار شاه طهماسب صفوی راه یافت و به مناسبت قصیده و غزل‌های زیبایش مورد لطف شاه قرار گرفت محتشم؛ پس از مدتی در زمره شعرای معروف عصر خود جای گرفت؛ ولی نظر به معتقدات دینی خود و احساسات شیعی دربار شاهان صفوی که در صدد تقویت این مذهب (در مقابل مذاهب اهل سنت) بودند به سرایش اشعار مذهبی و مصائب اهل‌بیت که در نوع خود تازه و بی‌بدیل بود پرداخت. محتشم؛ پس از چندی به یکی از بزرگ‌ترین شعرای ایران در سبک اشعار مذهبی و

## عرفان و تصوف در دوره صفویه

دوره صفوی را باید عصر غلبه تصوف شیعی و حکمت متعالیه نامید. زمینه این تحول از دویست سال پیش فراهم گردیده بود. سلسله های صوفیه با اتکا به فرهنگی غنی و ادبیاتی روشنگر به تبلیغ و ترویج اصول خود در میان مردم مشغول بودند. پس از دوران مغولان روابط اسماعیلیه با تصوف نزدیک تر گردید. می توان ادعا کرد که تبلیغات اسماعیلیان ایرانی و نزاری در دورانی طولانی یکی از زمینه سازی ها برای گرایش به سوی تصوف شیعی و تشیع مردمی بود. با این که هلاکوخان در سال ۱۲۵۶/۵۶۵۴ م دولت اسماعیلی را ازین برد و سلطنت ایلخانی را تاسیس کرد، نه فعالیت های اسماعیلیان پایان پذیرفت و نه انسجام سیاسی پیداشد. پس از حکومت ابوسعید آخرین پادشاه سلسله مغولان، ایران دچار گسیختگی سیاسی شد. به این ترتیب بود که شرایط مساعد برای حروفیه، مشعشیان و سربداران فراهم گردید تا تشکیلات منسجم تشکیل داده و تشیع و تصوف را به طور رسمی تبلیغ نمایند. امامان نزاری در ایران به تبلیغ آشکار پرداختند. بسیاری از جنبش های مخفیانه شیعی چنان فعال گردیدند که برنامه های سیاسی ارائه داده و به برپایی عصر انتظار و مهدویت روی آورده و جنبش هایی چون: حروفیه و شاخه هایی مانند: نقطویه و پسخانی طرفداران فراوان یافتند.

دوره صفوی را باید برآیند کوشش های چندین گروه سیاسی که به قدرت تصوف و عرفان و تشیع، آگاهی یافته و از آن برای دست یابی به حاکمیت سیاسی بهره برده و مالکان و تاجران و رعیت هایی که از آشوب و ناامنی خسته شده بودند به تصوف و تشیع امید داشتند، ارزیابی کرد که در این میان یکی از آن گروه های صوفی به نام "صفویه" پیروز شوند؛ اما از اهداف اولیه خود منحرف شده و برای حفظ قدرت سیاسی خود به هر اقدامی دست زدند. در این میان تصوف و عرفان اصیل مظلوم واقع شد که از آن استفاده ابزاری گردید. به گفته عبدالحسین زرین کوب: «تصوف در سرزمین صوفی بزرگ» منکوب شد و بیرون از طریقت آبا و اجدادی و تولیت تشریفاتی مقبره صفی الدین که به عهده این طریقه بود، چیزی از تصوف در قلمرو صفوی باقی نماند». البته همین گروه های سیاسی و صوفی نما نیز سرگرم

مصائب امامان شیعه بدل گشت و اشعارش در سرتاسر ایران معروفیت خاصی یافت، که می توان وی را معروف ترین شاعر مرثیه گوی ایران دانست که برای اولین بار سبک جدیدی در سرودن اشعار مذهبی به وجود آورد. اولین اشعار مذهبی محتشم، در سوگ غم مرگ برادرش بود که ابیات زیبایی در غم هجر او سرود و؛ پس از آن به سرایش مرثیه هایی در واقعه کربلا، عاشورای حسینی و مصیبت نامه های مختلف پرداخت.

آثار منظوم محتشم کاشانی، صباییه، شباییه، شیبیه، ماده تاریخ ها، معمیات، جلالیه، نقل عشاق هستند.

### شعر مشهور محتشم کاشانی:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه غمرا و چه ماتم است

باز این چه رختخیز عظیم است کز زمین

بی نفع صورت خاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو

کار جهان و خلق جهان جمله در هم است

کویا طلوع می کند از مغرب آفتاب

کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانش قیامت دنیا بعید نیست

این رختخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

کویا عزای اشرف اولاد آدم است

(سایت پایگاه خبری تحلیل قدس آنلاین)



و در مورد آثار آنها می‌گوید: «این نوشته‌ها که تحت فشار فزاینده افراط و خشونت پیرای‌گرانه دینی‌اند، منعکس‌کننده کابوس ضدیت‌های سرکوب شده مذهبی است که برآن نوشته‌ها تاثیر گذاشت.

چنین عارفانی که غرق در دانش‌های فقهی و استدلال‌های عقلانی‌اند، برجنبه‌های شرعی و از نقد اجتماعی قابل‌قبول پیش از جنبه‌های وجدآمیز و عاشقانه تصوف تکیه می‌کنند و غالباً آثار ابن سینا و شیخ اشراق سهروردی، و نه آثار صوفیان بزرگی چون ابن‌عربی و رومی ارائه می‌کنند؛ کتاب‌هایشان تسلیم فشارهای مجتهدانی است که تلاش می‌کردند از لحاظ فرهنگی تصوف را از ذهن و روان ایرانی بزداينند.

درحالی که چنین قضاوتی تدریجانه و به دور از واقعیت است. زندگی ملاصدرا به تنهایی شاهدی بر نقض این ادعاست. این عارف و فیلسوف بزرگ همه فشارها را تحمل می‌کند؛ اما اصول عرفان اصیل جدا نمی‌شود و اگر عرفان را استدلالی و عاقلانه ارائه می‌دهد بازهم در مسیر ابن‌عربی گام برداشته و می‌خواهد پاسخ‌هایی قانع‌کننده به مخالفان بدهد و از عرفان صیانت نماید.

اگر به آثار ابن سینا و سهروردی توجه شده بیشتر به‌دان جهت است که این دو شخصیت در نهایت به عرفان روی آورده و باید در ردیف عارفان فیلسوف قرار گیرند، چنان‌که ملاصدرا خود نیز چنین بود. ملاصدرا و دیگر عارفان بزرگ عصر صفوی، هرگز جنبه‌های وجدآمیز، شهودی و عاشقانه تصوف را رها نکرده و در آثار آنها همین موارد موج می‌زند. این مستشرقین اغلب مرزی بین عرفان اصیل و راستین با فرقه‌گرایی که لباس صوفیه را به تن داشته‌اند و از جنبه فرهنگی از عرفان فاصله داشته‌اند، قائل نشده و به همین دلیل گرفتار افراط و تفریط شده‌اند.

عرفان اصیل در دوره صفوی حضوری پررنگ و قوی داشته؛ اما با دو دسته از مخالفان روبرو بوده است؛ علمای ظاهری و صوفیان ظاهری که هر دو گروه به شدت سیاسی بودند و اهداف فرقه‌ای و اغلب فردگرایانه خود را دنبال می‌کردند و فکر و اندیشه بهانه‌ای برای حاکمیت و نفوذ سیاسی و اجتماعی برای آنها بود. در چنین شرایطی عارفان اصیل به محاصره درآمده و ناچار بودند در برابر این دو دسته

جدال‌های درونی شدند. مانند نزاع‌های حیدری-نعمتی که عیاران وقتیان را نیز به جدال‌ها وارد کرده و به این وسیله رقیب‌های صفویه را از میان برمی‌داشتند. حیدری‌ها پیرو قطب الدین حیدر و نعمتی‌ها خود را به شاه نعمت‌الله ولی منسوب می‌دانستند؛ اما درحقیقت بازیچه سیاست حاکم بودند. البته عرفان و تصوف اصیل سرنوشتی دیگر داشت.

شیعیان از قرن‌ها پیش، زمینه برپایی نهضت قدرت‌مند را فراهم کرده بودند. در دوران حکومت غزنویان و سلجوقیان که حکومت‌هایی متعصب و سنی بودند، شیعیان و صوفیه در عین این‌که مجبور به تقیه بودند از فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی دست نکشیدند. از قرن هفتم حرکتی نوین در حوزه مشترک تشیع و تصوف به وجود آمد. خواجه نصیرالدین طوسی و میثم بحرانی راهی نو در تقریب عرفان و فلسفه کلام گشودند و با سید حیدر آملی این حرکت به پیش رفت. گام‌های بعدی را افضل‌الدین کاشانی، صدرالدین محمد ترکه اصفهانی، صاین‌الدین علی ترکه حافظ رجب‌پرسی برداشتند. این برنامه عظیم عرفان عربی را به عرفان شیعی و ایرانی پیوند داد. آثاری چون کتاب مجلی از ابن ابی‌جمهوری احسانی به کمال رسید. اشراق و عرفان با فلسفه و سنت شیعی در یک مجموعه واحد گرد آمدند و همین بزرگان راه‌گشای تحول عظیمی بودند که در عصر صفوی به اوج رسید و باید آنرا حکومت شیعی، عرفان شیعی و یا حکمت متعالیه نامید. بدین ترتیب علما و حکمای شیعه با وجود برخی انتقادات از صوفیه عصر خود که از دو منظر آموزه‌های صوفیانه و آداب و آیین‌های متصوفه صورت می‌گرفت تا حدی مروج تعالیم معنوی صوفیه نیز بودند.

اغلب، تصوف در عصر صفوی را آکنده از افراط‌گرایی، غلو، درویشیسم و همراه با تعصب‌های قزلباشی و تحت تاثیر زبان بیگانه لبنانی ارزیابی کرده و عارفان را تحت فشار کیش مجتهد پرستی دانسته‌اند و تصوف صفوی را پدیده‌ای فرع بر سیاست و تاریخ دانسته‌اند. لئونارد لویزن می

نویسد: «شاید روح از کالبد تصوف گریخته و آن را به صورت پدیده اجتماعی بی‌جانی که وارث عشق‌های بر باد رفته صوفیان عصر مغولان و سلجوقی بوده رها کرده است»





مخالفانی که کم سواد و بسیار سطحی بودند از زبانی پیچیده بهره بگیرند و به این وسیله در معرض فتوای ناپودکونده آن‌ها قرار نگیرند و خود را از ردیف آن‌ها جدا نشان دهند. شاید یکی از دلایل انتخاب زبانی پیچیده در ادبیات و شعر فارسی در این دوره نیز همین نکته باشد.

راجر سبوری عقیده دارد که سیطره مغولان بر ایران، باعث گردید که اسلام راستین کنار رود و شرایط برای افراط‌گرایی دینی فراهم شود؛ تساهل دینی (بی تفاوتی دینی) فرمان‌روایان مغول اسلام سنی یا راستین را از پایگاه اصلی خود به پایین کشید و شرایطی ایجاد کرد که نه تنها پیشرفت تشیع بلکه رونق بازار هر نوع عقیده عامیانه دینی را آسان ساخت و به ویژه در آسیای صغیر به تمام معنا دیگ درهم جوش اعتقادات مختلف دینی گردید. دو جزء اصلی در این دیگ تشیع و تصوف بود، و در خلال سده چهارم این دو جزء برای همیشه به هم درآمیخت.

در حالی که این امر به واسطه پراکندگی سیاسی و حکومت‌های ضعیف محلی به وجود آمد و اسلام راستینی در دوران مغولان سراغ نداریم که بعد از مغول از بین رفته یا ضعیف شده باشد.

اسلام راستین را هر گروهی به خود منسوب می‌کنند و از دیدگاه عرفان ایرانی، اسلام راستین در نزد عارفان و شیعیان وجود داشت. پیش از عصر صفوی شرایطی فراهم شد تا این دو به هم نزدیک شوند و این حادثه مبارک عرفان را قدرت‌مندتر کرده و دانشمندان بزرگ تشیع را به سوی خود کشاند، چنان‌که پیش از آن هم چنین نقشی را ایفا کرده و در برابر مخالفان معنویت و عقلانیت به استحکام مبانی عقیدتی خود پردازد و آثاری ماندگار به یادگار بگذارد.

دوره صفوی را باید عصر غلبه تصوف شیعی و حکمت متعالیه نامید. زمینه این تحول از دویست سال پیش فراهم گردیده بود. سلسله‌های صوفیه با اتکا به فرهنگی غنی و ادبیاتی روشن‌نگر به تبلیغ و ترویج اصول خود در میان مردم مشغول بودند. پس از دوران مغولان روابط اسماعیلیه با تصوف نزدیک‌تر گردید. می‌توان ادعا کرد که تبلیغات اسماعیلیان ایرانی و نزاری در دورانی طولانی یکی از زمینه‌سازی‌ها برای گرایش به سوی تصوف شیعی و تشیع مردمی بود. با این‌که هلاکوخان در سال ۱۲۵۶/۵۶۵۴م دولت

اسماعیلی را از بین برد و سلطنت ایلخانی را تاسیس کرد، نه فعالیت‌های اسماعیلیان پایان پذیرفت و نه انسجام سیاسی پیداشد. پس از حکومت ابوسعید آخرین پادشاه سلسله مغولان، ایران دچار گسیختگی سیاسی شد. به این ترتیب بود که شرایط مساعد برای حروفیه، مشعشیان و سربداران فراهم گردید تا تشکیلات منسجم تشکیل داده و تشیع و تصوف را به‌طور رسمی تبلیغ نمایند. امامان نزاری در ایران به تبلیغ آشکار پرداختند. بسیاری از جنبش‌های مخفیانه شیعی چنان فعال گردیدند که برنامه‌های سیاسی ارائه داده و به برپایی عصر انتظار و مهدویت روی آورده و جنبش‌هایی چون: حروفیه و شاخه‌هایی مانند: نقطویه و پسرخانی طرفداران فراوان یافتند.

دوره صفوی را باید برآیند کوشش‌های چندین گروه سیاسی که به قدرت تصوف و عرفان و تشیع، آگاهی یافته و از آن برای دستیابی به حاکمیت سیاسی بهره برده و مالکان و تاجران و رعیت‌هایی که از آشوب و ناامنی خسته شده بودند به تصوف و تشیع امید داشتند، ارزیابی کرد که در این میان یکی از آن گروه‌های صوفی به نام "صوفیه" پیروز شوند؛ اما از اهداف اولیه خود منحرف شده و برای حفظ قدرت سیاسی خود به هر اقدامی دست زدند. در این میان تصوف و عرفان اصیل مظلوم واقع شد که از آن استفاده ابزاری گردید. به گفته عبدالحسین زرین‌کوب: «تصوف در سرزمین صوفی بزرگ» منکوب شد و بیرون از طریقت آبا و اجدادی و تولیت تشریفاتی مقبره صفی‌الدین که به عهده این طریقه بود، چیزی از تصوف در قلمرو صفوی باقی نماند». البته همین گروه‌های سیاسی و صوفی نما نیز سرگرم جدال‌های درونی شدند. مانند نزاع‌های حیدری- نعمتی که عیاران وقتیان را نیز به جدال‌ها وارد کرده و به این وسیله رقیب‌های صوفیه را از میان برمی‌داشتند. حیدری‌ها پیرو قطب الدین حیدر و نعمتی‌ها خود را به شاه نعمت‌الله ولی منسوب می‌دانستند؛ اما درحقیقت بازیچه سیاست حاکم بودند. البته عرفان و تصوف اصیل سرنوشتی دیگر داشت. شیعیان از قرن‌ها پیش، زمینه برپایی نهضت قدرت‌مند را فراهم کرده بودند. دردوران حکومت غزنویان و سلجوقیان که حکومت‌هایی متعصب و سنی بودند، شیعیان و صوفیه در عین این‌که مجبور به تقیه بودند از فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی دست نکشیدند. از



درحالی که چنین قضاوتی تندروانه و به دور از واقعیت است. زندگی ملاصدرا به تنهایی شاهی بر نقض این ادعاست. این عارف و فیلسوف بزرگ همه فشارها را تحمل می‌کند؛ اما اصول عرفان اصیل جدا نمی‌شود و اگر عرفان را استدلالی و عاقلانه ارائه می‌دهد بازهم درمسیر ابن‌عربی گام برداشته و می‌خواهد پاسخ‌هایی قانع کننده به مخالفان بدهد و از عرفان صیانت نماید.

اگر به آثار ابن سینا و سهروردی توجه شده بیشتر به دان جهت است که این دو شخصیت در نهایت به عرفان روی آورده و باید در ردیف عارفان فیلسوف قرار گیرند، چنان‌که ملاصدرا خود نیز چنین بود. ملاصدرا و دیگر عارفان بزرگ عصر صفوی، هرگز جنبه‌های وجدآمیز، شهودی و عاشقانه تصوف را رها نکرده و در آثار آن‌ها همین موارد موج می‌زند. این مستشرقین اغلب مرزی بین عرفان اصیل و راستین با فرقه‌گرایی که لباس صوفیه را به تن داشته اند و از جنبه فرهنگی از عرفان فاصله داشته‌اند، قائل نشده و به همین دلیل گرفتار افراط و تفریط شده‌اند.

عرفان اصیل در دوره صفوی حضوری پررنگ و قوی داشته؛ اما با دو دسته از مخالفان روبرو بوده است؛ علمای ظاهری و صوفیان ظاهری که هر دو گروه به شدت سیاسی بودند و اهداف فرقه‌ای و اغلب فردگرایانه خود را دنبال می‌کردند و فکر و اندیشه بهانه‌ای برای حاکمیت و نفوذ سیاسی و اجتماعی برای آن‌ها بود. در چنین شرایطی عارفان اصیل به محاصره درآمده و ناچار بودند در برابر این دو دسته مخالفانی که کم سواد و بسیار سطحی بودند از زبانی پیچیده بهره بگیرند و به این وسیله در معرض فتوای ناپودکندۀ آن‌ها قرار نگیرند و خود را از ردیف آن‌ها جدا نشان دهند. شاید یکی از دلایل انتخاب زبانی پیچیده در ادبیات و شعر فارسی در این دوره نیز همین نکته باشد.

راجر سبوری عقیده دارد که سیطره مغولان بر ایران، باعث گردید که اسلام راستین کنار رود و شرایط برای افراط‌گرایی دینی فراهم شود؛ تساهل دینی (بی تفاوتی دینی) فرمان‌روایان مغول اسلام سنی یا راستین را از پایگاه اصلی خود به پایین کشید و شرایطی ایجاد کرد که نه تنها پیشرفت تشیع بلکه رونق بازار هر نوع عقیده عامیانه دینی را آسان ساخت و به ویژه در آسیای صغیر به تمام معنا

قرن هفتم حرکتی نوین در حوزه مشترک تشیع و تصوف به وجود آمد. خواجه نصیرالدین طوسی و میثم بحرانی راهی نو در تقریب عرفان و فلسفه کلام گشودند و با سید حیدر آملی این حرکت به پیش رفت. گام‌های بعدی را افضل‌الدین کاشانی، صدرالدین محمد ترکه اصفهانی، صاین‌الدین علی ترکه حافظ رجب‌پرسی برداشتند. این برنامه عظیم عرفان عربی را به عرفان شیعی و ایرانی پیوند داد. آثاری چون کتاب مجلی از ابن ابی‌جمهوری احسانی به کمال رسید. اشراق و عرفان با فلسفه و سنت شیعی در یک مجموعه واحد گرد آمدند و همین بزرگان راه‌گشای تحول عظیمی بودند که در عصر صفوی به اوج رسید و باید آن‌را حکومت شیعی، عرفان شیعی و یا حکمت متعالیه نامید. بدین ترتیب علما و حکمای شیعه با وجود برخی انتقادات از صوفیه عصر خود که از دو منظر آموزه‌های صوفیانه و آداب و آیین‌های متصوفه صورت می‌گرفت تا حدی مروج تعالیم معنوی صوفیه نیز بودند.

اغلب، تصوف در عصر صفوی را آکنده از افراط‌گرایی، غلو، درویشیسم و همراه با تعصب‌های قزلباشی و تحت تاثیر زبان بیگانه لبنانی ارزیابی کرده و عارفان را تحت فشار کیش مجتهد پرستی دانسته‌اند و تصوف صفوی را پدیده‌ای فرع بر سیاست و تاریخ دانسته‌اند. لئونارد لویزن می

نویسد: «شاید روح از کالبد تصوف گریخته و آن را به صورت پدیده اجتماعی بی‌جانی که وارث عشق‌های بر باد رفته صوفیان عصر مغولان و سلجوقی بوده رها کرده است»

و در مورد آثار آن‌ها می‌گوید: «این نوشته‌ها که تحت فشار فزاینده افراط و خشونت پیرای‌گرانه دینی‌اند، منعکس‌کننده کابوس ضدیت‌های سرکوب شده مذهبی است که بر آن نوشته‌ها تاثیر گذاشت.

چنین عارفانی که غرق در دانش‌های فقهی و استدلال‌های عقلانی‌اند، بر جنبه‌های شرعی و از نقد اجتماعی قابل‌قبول پیش از جنبه‌های وجدآمیز و عاشقانه تصوف تکیه می‌کنند و غالباً آثار ابن سینا و شیخ اشراق سهروردی، و نه آثار صوفیان بزرگی چون ابن‌عربی و رومی ارائه می‌کنند؛ کتاب‌هایشان تسلیم فشارهای مجتهدانی است که تلاش می‌کردند از لحاظ فرهنگی تصوف را از ذهن و روان ایرانی بزدایند.



بهره‌برداری از محبوبیت آن و به منظور رسیدن به اهداف سیاسی و فرقه‌ای و طایفگی خود از آن استفاده می‌کردند.

درویشیسم عوام‌زاده قزلباش مسلح که مریدان شیخ حیدر، سلطان‌علی و شاه اسماعیل بودند، نخستین گروه از صوفی‌نمایانی بودند که در دوره صفوی برای کسب قدرت و حکومت و ثروت به راحتی خون می‌ریختند. آن‌ها از روح عرفان و تصوف به دور و با تعالیم آن بیگانه بودند. چنان‌که شاه اسماعیل دستور می‌داد چشمان جهودان را از حدقه در آورند. تصوف را با تسنن مغایر می‌دانستند و به علاوه شیعه شبیه بودند، همین افراط‌گرایان بودند که از تصوف بهره‌برداری سیاسی کرده و هنگامی که به قدرت رسیدند و از نام و آبروی صوفیه مایه گذاشتند به دشمنی با صوفیه پرداختند.

اکثر سیاست‌مداران و حاکمان از رشته‌های مختلف علوم سوء استفاده کرده و مذب‌های مخرب ساخته‌اند، دلیلی بر ابطال آن علوم نیست. اگر شاه اسماعیل از تشیع و تصوف برای رسیدن به اهداف سیاسی خود استفاده کرده، نمی‌تواند دلیلی برای ضعف تشیع و تصوف باشد. صوفیه هم در ابتدا با صوفیه همراهی نشان می‌داد.

نعمت‌اللهیان با خاندان صفوی وصلت کردند و جایگاه رفیع یافتند؛ اما هنگامی که سیاست برگشت و صوفیه برای صوفیه زیان‌آور تشخیص داده شدند، شاه صفی دستور داد سنجرمیرزا پس شاه نعمت‌الله ثالث با پسر بیست ساله او و یک پسر دیگر از همین سلسله نعمت‌اللهی را به قتل رساندند. سلسله نوربخشیه نیز همین سرنوشت را یافت، خانقاه نوریه آن‌ها در شیراز مورد توجه شاه اسماعیل واقع گشت و یکی از نوه‌های سید محمد نوربخش به نام شاه بهاء‌الدین ملازم شاه اسماعیل بود و به قول حبیب‌السیر به حسب اقتضای قضا مؤاخذه شده در گذشت.

در زمان شاه طهماسب اول که توسعه قدرت و نفوذ قوام‌الدین نوربخشی (از نوادگان سید محمد نوربخش) در ری تا حدی قدرت شاه طهماسب را تهدید می‌کرد، دستور داد شاه قاسم را دستگیر کردند و مشعل بر سر و روس وی گذاشتند یعنی ریش و سبیل او را سوزانیدند و در یکی از قلعه‌های معتبر زندانی کردند. (۹۴۴ ق.ه)

درباره نقطویه که شاه طهماسب و شاه عباس به خانقاه

دیگ درهم جوش اعتقادات مختلف دینی گردید. دو جزء اصلی در این دیگ تشیع و تصوف بود، و در خلال سده چهارم این دو جزء برای همیشه به هم درآمیخت.

در حالی که این امر به واسطه پراکندگی سیاسی و حکومت‌های ضعیف محلی به وجود آمد و اسلام راستینی در دوران مغولان سراغ نداریم که بعد از مغول از بین رفته یا ضعیف شده باشد.

اسلام راستین را هر گروهی به خود منسوب می‌کنند و از دیدگاه عرفان ایرانی، اسلام راستین در نزد عارفان و شیعیان وجود داشت. پیش از عصر صفوی شرایطی فراهم شد تا این دو به هم نزدیک شوند و این حادثه مبارک عرفان را قدرت‌مندتر کرده و دانشمندان بزرگ تشیع را به سوی خود کشاند، چنان‌که پیش از آن هم چنین نقشی را ایفا کرده و در برابر مخالفان معنویت و عقلانیت به استحکام مبانی عقیدتی خود پردازد و آثاری ماندگار به یادگار بگذارد.

## نقد و ارزیابی درباره موافقان و مخالفان

برای ارزیابی جریان‌ها و گروه‌هایی که پیرامون عرفان و تصوف قرار گرفته و در عصر صفوی نقش اساسی داشتند، بهتر است به سه جریان اصلی اشاره شود:

الف) عارفان و صوفیان اصیل و راستین.

ب) صوفیان ظاهری (فرقه‌هایی در لباس تصوف) با انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی.

ج) مخالفان و منکران تصوف (یعنی علمای قشری و حاکمان سیاسی)

### الف) عارفان و صوفیان اصیل و راستین

عارفان بزرگ در دوره صفوی فراوان بوده و شخصیت‌هایی چون شیخ بهائی، میرداماد، میر فندرسکی، ملاصدرا، محمدباقر سبزواری، صائب تبریزی، عبدالرزاق لاهیجی و فیض کاشانی که در دو جبهه می‌جنگیدند. هم با علمای قشری هم با جهله صوفیه به مبارزه برخاسته و علوم خود را در راه هدف عرفانی ارائه دادند.

### ب) صوفیان ظاهری

گروهی نیز در لباس تصوف بودند که این لباس را برای



صوفیه نوشته شده، اغلب بسیار ضعیف با ادعاهای تکراری و با اشتباهات فراوان است. در عصر صوفیه جدالی بین فقها و صوفیه، بر پا گردید که در میان فقها، اخباریون از همه شدیدتر به جنگ با صوفیه آمدند. همه کسانی که رسالاتی شبیه به هم با یک محتوا بر علیه صوفیه نوشته‌اند. از طرف حکومت به مقامات حکومتی رسیده‌اند. علی بن حسین بن عبدالعلی کرکی نخستین رساله را بر ضد تصوف نوشت و شاه طهماسب را نایب‌الائم‌المعصومین می‌خواند. شاه اسماعیل او را به مقام شیخ الاسلامی برگزید که جبهه فقها و اخباریون با او قدرت گرفت. محقق کرکی کتاب «المطاعن‌المجرمیه فی ردالصوفیه» را نوشت. پسرش شیخ حسن هم کتاب «عمده‌المقال فی کفر اهل ضلال را نوشت» حتی شاه عباس امام قلی خان هم متخصص عرفان و تصوف شده بودند و کتاب سراج‌السالکین را درمقابله با تصوف نوشتند.

ملا محمد تقی مجلسی از و صوفیه بود؛ اما پسرش ملا محمد باقر مجلسی برخلاف پدرش از مخالفان صوفیه بود. دفاعی عجیب از پدرش کرده که ده‌ها واقیعت را در آن نهفته است. همین علمای ظاهری رسالات عجیب دیگری هم در حمایت از سیاست پادشاهان صفوی نوشته‌اند چون شاه اسماعیل خود را معصوم و نایب امام زمان (عج) می‌دانست و یارانش درباره حضرت علی (ع) غلو می‌کردند و حتی شاه اسماعیل را سجده می‌کردند. شیخ عبدالعال کرکی (محقق ثانی) رساله‌ای در جایز بودن سجود بر انسان نوشت. (النواقص، ص ۴۹۸) آن‌ها نه تنها صوفیه را قلع و قمع کردند که هر غیر شیعه‌ای را مهدورالدم اعلام کردند. قبرهای عبدالرحمان جامی، شیخ ابواسحاق کازرونی، عین‌القضات همدانی و قاضی بیضاوی را نبش کردند. علی بن عبدالعال کرکی رساله در لعن بر دشمنان شیعه نوشته بود فتوی داد که روزهای جمعه درمساجد خلفا را لعن کنند. او خود را نایب امام زمان (عج) و شاه طهماسب را نایب خود می‌شمرد. ملاصدرا درباره این فقیهان می‌گوید: همانا سبب تباهی روزگار، وجود بسیاری از این فقیهان نوظهور است که حلال و حرام، آنچه باید بخورند و عقیده عوام به فساد کشند و به تپه‌کاری‌شان گستاخ سازند، چه عامه مقلد و دنباله‌رو ایشانند.

(دکتر افراسیاب پور، علی‌اکبر، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد زنجان، عرفان دردوره صفوی)

آن‌ها می‌رفتند نیز همین ماجرا اتفاق افتاد و قلع و قمع شدند. این سلسله‌ها اغلب اهداف سیاسی داشتند و یا این‌که خود را مرکز جهان و برترین مردم دانسته و هستی را برای خود در نظر می‌گرفتند و به همین دلیل نمی‌توانستند همدیگر را تحمل کنند و اگر قدرت می‌یافتند دیگران را نابود می‌کردند.

نعمت‌اللهیه جان سالم به دربردند؛ اما چیزی از شوکت و شکوه قبلی آن‌ها باقی نماند. اکثراً به حال اختفاء به سربردند و مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند، به طرز فزاینده‌ای دست‌خوش لعن و تکفیر نظام دین سالار بودند. در سال ۹۰۹/۱۵۰۳؛ پس از قتل عام ۴۰۰۰ نفر، اسماعیل اول پیروان طریقت کازرونی را از فارس بیرون راند و از مقابر مشایخ صوفی آن منطقه هتک حرمت کرد.

در همین دوره به قبر جامی در هرات بی‌حرمتی می‌شود و قوام‌الدین نواده سید محمد نوربخش به فرمان شاه طهماسب اعدام می‌گردد. اسماعیل دوم دستور داد تا صوفیان قزوین را قتل‌عام کنند. شاه عباس هم چنین اقداماتی کرده است. اگرچه طریقت‌های نعمت‌اللهی و نوربخشی به طول متعادل‌تری عمل می‌کردند؛ اما حروفیه و نقطویه با بدعت‌هایی که به‌وجود آوردند بهانه‌های لازم را به دست مخالفان که حکومت صفوی و علمای قشری باشند، دادند.

گروهی از علمای ظاهری که تظاهر به شریعت‌مداری می‌کردند به عرفا و صوفیه با دیده رقیب می‌نگریستند و می‌دانستند که موقعیت آن‌ها در نزد عوام با چنین رقیب‌هایی ضعیف می‌شود. به قول سرجان ملکم: «از همان آغاز جنگ علنی و خشونت‌آمیزی را با این فرقه (صوفیه) به پا کردند و اگرچه غالباً موفق نشده‌اند که تعصب شاهان را در دفاع از خود برانگیزند؛ اما پیوسته توانسته‌اند به آنان بقبولانند که دین رسمی برای حمایت از دولت لازم است و هیچ چیز نمی‌تواند خطرناک‌تر از گسترش کفر باشد. این جدال از قرون نخستین اسلامی ادامه داشته و عارفانی چون حلاج و عین‌القضات و سهروردی را با فتوای آن‌ها سوزانده‌اند. البته همه آن‌ها وابسته به دربار نبودند برخی با نیت دفاع از شریعت گمان می‌کردند به اسلام خدمت می‌کنند. رسالات و نوشته‌های آن‌ها که برای مقابله با



بخش دوم:

## معرفی نویسنده

### محمدعلی جمالزاده



سید محمدعلی جمالزاده در خانواده‌ی مذهبی در اصفهان به دنیا آمد. او فرزند سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی بود. واعظ اصفهانی در اصفهان زندگی می‌کرد؛ اما غالباً برای وعظ به شهرهای مختلف سفر می‌کرد. جمالزاده پس از ۱۰ سالگی پدر خود را در برخی از سفرها همراهی می‌کرد. وی به همراه خانواده در سال ۱۳۲۱ ق. به تهران مهاجرت کرد. جمالزاده حدود دوازده سال داشت که پدرش او را برای تحصیل به بیروت فرستاد. در دوران اقامت او در بیروت، اوضاع سیاسی ایران تغییر کرد، در آن زمان محمدعلی شاه قاجار مجلس را به توپ بست و هر یک از آزادی خواهان با مشکلاتی مواجه شدند. پدر جمالزاده خود را به همدان رساند تا از آنجا به عتبات فرار کند، ولی در آنجا دستگیر شد و به بروجرد برده شد. امیرافخم، حاکم بروجرد دستور اعدام او را صادر کرد.

جمالزاده در بیروت با ابراهیم پورداود و مهدی ملکزاده فرزند ملک‌المکلمین چندین سال هم‌دوره بود. در سال ۱۹۱۰ تصمیم گرفت برای ادامه تحصیل به اروپا برود؛ سپس از راه مصر عازم فرانسه شد. در آنجا ممتازالسلطنه سفیر ایران به وی پیشنهاد کرد که برای تحصیل به لوزان سوئیس برود. سید محمدعلی تا سال ۱۹۱۱ در لوزان بود، پس از آن به شهر دیژون در فرانسه رفت و دیپلم حقوق خود را از دانشگاه آن شهر گرفت.

جمالزاده در سال ۱۹۱۴ در شهر دیژون فرانسه با ژوزفین، دانشجوی سوئسی هم‌دانشگاهی خود، ازدواج کرد. وی بار دیگر در سال ۱۹۳۱ در دوران اقامتش در ژنو با یک آلمانی به نام مارگرت اگرت ازدواج کرد. جمالزاده در پاییز ۱۳۷۶ پس از آن که از آپارتمانش در خیابان «رو دو فلوریسان» ژنو به یک خانه سالمندان منتقل شد درگذشت. بنا بر نوشته ثبت شده در کنسولگری ایران، پس از درگذشت



او ۲۶ هزار برگ از نامه‌ها، دست‌نوشته‌ها و عکس‌های او در خانه‌اش به سازمان اسناد ملی تحویل داده شده است. جمال‌زاده روز هفدهم آبان ۱۳۷۶ در شهر ژنو کنار دریاچه لمان درگذشت.

هم‌زمان با جنگ جهانی اول کمیته‌ای با نام کمیته ملیون به رهبری سیدحسین تقی‌زاده برای مبارزه با روسیه انگلیس در برلین تشکیل شد. این کمیته سید محمدعلی جمال‌زاده را به همکاری دعوت کرد. جمال‌زاده در سال ۱۹۱۵ به برلین رفت و تا سال ۱۹۳۰ در آن‌جا اقامت داشت. پس از اقامت کوتاهی در برلین، برای مأموریت از طرف کمیته ملیون به بغداد و کرمانشاه رفت و مدت شانزده ماه در آن‌جا اقامت داشت. در بازگشت به برلین، مجله کاوه (۲۴ ژانویه ۱۹۱۶) اولین شماره آن به چاپ رسید وی را به همکاری دعوت کرد و تا تعطیلی مجله (۳۰ مارس ۱۹۲۲) به همکاری خود با تقی‌زاده ادامه داد.

پس از تعطیلی مجله کاوه، سرپرستی محصلین ایرانی در سفارت ایران در برلین را به عهده گرفت. او به مدت هشت سال این مسئولیت را بر عهده داشت، تا این‌که در سال ۱۹۳۱ به دفتر بین‌المللی کار وابسته به جامعه ملل در ژنو پیوست. و پس بازنشستگی از آنجا در سال ۱۹۵۶ تا پایان عمر همچنان در ژنو اقامت داشت. جمال‌زاده پیش‌تر عمر خود را در خارج از ایران سپری کرد؛ اما می‌توان گفت که تمام تحقیقاتش درباره ایران، زبان فارسی و گسترده کردن دانش ایرانیان بود. علی‌رغم این‌که در رشته حقوق تحصیل کرد؛ ولی درباره حقوق مطلبی نوشته بود. محمدعلی جمال‌زاده را همراه با صادق هدایت و بزرگ علوی سه بنیان‌گذار اصلی ادبیات داستانی معاصر فارسی می‌دانند. داستان کوتاه «فارسی شکر است» را که در کتاب یکی بود یکی نبود او چاپ شده است، عموماً به عنوان نخستین داستان کوتاه فارسی به شیوه غربی می‌شمارند. این داستان پس از هزار سال از نثرنویسی فارسی نقطه عطفی برای آن به‌شمار می‌رود. به علاوه، مقدمه جمال‌زاده بر کتاب یکی بود یکی نبود سند ادبی مهم و در واقع بیانیه نثر معاصر فارسی است. در این مقدمه جمال‌زاده مؤکداً بیان می‌کند که کاربرد ادبیات مدرن نخست بازتاب فرهنگ عامه و سپس انعکاس مسائل و واقعیت‌های اجتماعی است. او نخستین مجموعه داستان‌های کوتاه ایرانی را با عنوان

یکی بود و یکی نبود در سال ۱۳۰۰ در برلین منتشر ساخت. جمال‌زاده در سال ۱۹۶۵ نامزد جایزه نوبل ادبیات شد. او زین‌العابدین رهنما و حسین قدس نخعی و ابوالقاسم اعتصام‌زاده تنها چهار فارسی‌زبانی هستند که آکادمی سوئد نامزد این جایزه اعلام کرده است - و هیچ یک جایزه را نبرده‌اند وی در سال ۱۹۶۹ نیز در یک قدمی جایزه بود.

جمال‌زاده نخستین نویسنده‌ای است که توانست تکنیک داستان نویسی اروپایی را آگاهانه به‌کارگیرد و در عین حال یکسره به تکنیک داستان پردازی غربی تسلیم نشود. وی توانست با دمیدن روحی ایرانی به روشی که از غرب گرفته بود آن را صیقل داده و در قالبی هماهنگ با ذوق، حوصله و نیاز فرهنگی به هم‌وطنانش هدیه کند. به باور منتقدان ادبی، جمال‌زاده همراه با «صادق هدایت» و «بزرگ علوی» سه بنیانگذار اصلی ادبیات داستانی معاصر فارسی هستند.

هم‌چنین باید یادآور شد که نخستین بار واژه‌های عامیانه از سوی جمال‌زاده در داستان‌های ایرانی وارد شد. «علی دهباشی» سردبیر نشریه «بخارا»، اعتقاد دارد: «جمال‌زاده نویسنده‌ای است که در سال‌هایی که دور از ایران بود با مکاتبه روزانه با همه نویسندگان معاصر و هر فردی که به وی نامه می‌نوشت، ارتباط تنگاتنگی با ایرانیان داشت. نگاه منتقدانه جمال‌زاده را می‌توان به زندگی در غرب مربوط دانست. او علت عقب‌ماندگی آن روزهای ایران را در آثارش منعکس می‌کرد. کتاب‌های جمال‌زاده به تمامی زبان‌ها ترجمه شده‌اند و بدون شک جمال‌زاده بومی‌ترین و مدرن‌ترین نویسنده ایران بوده است.

جمال‌زاده در ادبیات داستانی ایران زمین همان نقش شایسته‌ای را در نثر دارد که «نیما یوشیج» در شعر پارسی داشت. البته با این تفاوت که نیما وزن و قافیه را شکست این بدعت او بر زمینه‌ای استوار و قدیمی بود؛ اما کاری که جمال‌زاده کرد نوآوری سبکی بود که تا آن زمان سابقه نداشت.

وی در پایان سال ۱۹۲۱ میلادی «یکی بود یکی نبود» را در برلین انتشار داد؛ «مجله کاوه» هم آخرین شماره خود، طی ویژه‌نامه یکی بود یکی نبود را به عنوان نخستین مجموعه داستانی فارسی به سبک جدید، به مردم ایران معرفی کرد و از آن، پس تعطیل شد. داستان کوتاه «فارسی



و از میان جامعه به نظر می‌رسند. آن‌ها افرادی عادی هستند که نویسنده آن‌ها را قهرمان داستان می‌کند، اعمال و رفتارشان به مثابه یک فرد عادی در جامعه است. پس از این‌رو نویسنده در راه رسیدن به هدف خود آنان را مد نظر قرار می‌دهد و مسیر زندگی‌شان را دنبال می‌کند. جذابیت‌های آنان به خاطر قدرت نویسنده در وصف آن‌ها و نه انجام کارهای تخیلی و خیره‌کننده است.

## دموکراسی ادبی

جمالزاده بحث دموکراسی ادبی را با توجه به اندیشه‌های خود پیش می‌کشد. وی حد اعلای برخورد هنرمند با زبان عمومی یا همان زبان مردم کوچه و بازار را ترسیم می‌کند که هدفش گنجاندن انبوهی اصطلاح و تعبیر عامیانه در داستان با این مضمون است که زبان «اصلاح» و «تکمیل» شود و ادبیات در دسترس همگان قرار گیرد. (سایت مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی)

## بریده‌ای از کتاب‌های جمالزاده

در کوچه و بازار منظره دیده می‌شد که انسان نمی‌دانست باید بخندد یا گریه کند. یادم است یک روز سر چهارراه حسن آباد که اسم تازه‌اش خاطریم نیست در آن بجهوه رفت و آمد که تاکسی‌ها و اتومبیل‌ها مثل مور و ملخ توی خیابان ریخته بودند و پلیس با آن گردن لاغر لغ ملغی و آن ماهیچه‌های نی قلیانی نوار پیچیده به خیال خودش مشغول پاسبانی و نظم رفت و آمد بود اتومبیل شیک و نونواری سر رسید و بدون آن‌که محل سگ به امر و نهی پلیس بگذارد و بایستد و یا اقلماً از سرعت خود بکاهد همان‌طور جلو رفت و پیچید تو کوچه دست چپ و از نظرها غایب گردید؛ ولی پیش از آنکه ناپدید شود دستی از پنجره‌اش بیرون آمد و یک چنگ اسکناس یک تومانی و دو تومانی ریخت جلوی پلیس چون باد می‌وزید اسکناس‌ها را مثل برگ خزان زیر دست و پای عابران و زیر چرخ اتومبیل‌ها به حرکت در آورد پلیس پدر بیامرز هم دنیا و قانون و وظیفه را یک‌باره فراموش کرد و درست مثل گربه‌ای که عقب موش افتاده باشد چهار دست و پا لابلای اتومبیل‌ها به دنبال اسکناس‌ها افتاد.

(آتش زیر خاکستر، محمدعلی جمالزاده)

شکر است» که در کتاب یکی بود یکی نبود چاپ شده است، عنوان نخستین داستان کوتاه فارسی به شیوه غربی است. این داستان پس از هزار سال از نثرنویسی فارسی نقطه عطفی برای تحقق این مهم است. همچنین از طرفی مقدمه جمالزاده بر کتاب یکی بود یکی نبود سند ادبی مهم و در واقع بیانیه نثر معاصر فارسی است. جمالزاده در این مقدمه با زبان تأکیدی بیان می‌کند که کاربرد ادبیات مدرن نخستین بازتاب فرهنگ عامه و سپس انعکاس مسائل واقعیت‌های اجتماعی است.

## سبک‌شناسی داستان‌های جمالزاده

استفاده از تجربه معمول در سبک‌شناسی، اثر را از سه دیدگاه فکری و و زبانی مورد بررسی قرار می‌دهد.

متخصصات فکری و اندیشگی داستان‌های کوتاه اغلب در حیطه درون‌مایه و مضمون تحلیل می‌شوند و شگردهای روایت داستان نیز که در حوزه زوایای دید، توصیف و لحن قرار می‌گیرد، سبک‌شناسی داستان را بیشتر متوجه ویژگی‌های زبانی و بیانی می‌کند.

این مسأله درباره داستان‌های کوتاه جمالزاده که مشخصه‌های زبانی و ارزش‌های بیانی، به‌خصوص آن‌جا که صحبت از تأثیرپذیری متون کلاسیک فارسی می‌شود، دارای اهمیت است. واقع‌گرایی (رئالیسم) ادبی یکی از مکتب‌های ادبی است که به نظر می‌رسد، جمالزاده متأثر از این مکتب ادبی است.

این مکتب دارای شاخصه‌ها و ویژگی‌هایی همچون کشف و بیان واقعیت‌ها، توجه به سرزمین خود و دیگر سرزمین‌ها، باور به تاریخ به عنوان زمینه‌ای برای آگاهی بیشتر، تشریح جزئیات، همراهی کردن با قهرمانان داستان تا دم مرگ، دوری از الهام به عنوان عامل تخیل، توجه به عینیت مثل یک تماشاگر، معمولی بودن قهرمانان داستان، تنوع موضوعات، عدم وحدت مصنوعی، توصیف صحنه‌های داستان، تنها برای آگاهی بیشتر است.

به نظر می‌رسد بیشتر این شاخصه‌ها را می‌شود در داستان‌های جمالزاده مشاهده کرد. در واقع باید گفت جمالزاده داستان نویسی واقع‌گراست؛ به این معنی که در داستان‌های واقعیت‌گرا، شخصیت‌ها افرادی واقعی



## بخش سوم: شعر جهان

پابلو نرودا، شاعر شیلیایی، (۱۹۰۴-۱۹۷۳)



این شفق را هم از دست داده‌ایم  
هیچ‌کسی ما را  
دست در دست هم نمی‌دید این عصر  
وقتی شب نیلگون بر دنیا می‌افتاد.  
من از پنجره‌ام  
جشن غروب را دیده‌ام  
سر تپه‌های دور  
گاه مثل یک سکه  
یک تکه آفتاب میان دست‌های من می‌سوخت  
تو را از ته دل به یاد می‌آوردم  
دلی فشرده به غم  
غمی که آشنای توست  
پس تو کجا بودی؟





پس که بود آن جا؟

گویای چه حرف؟

چرا تمامی عشق یک باره بر سرم خواهد تاخت

وقتی حس می‌کنم که غمگینم

و حس می‌کنم که تو دوری؟

**ترجمه: بیژن الهی**

اما اگر هیچ چیز

نتواند ما را از مرگ برهاند،

لااقل عشق

ما را از زندگی

نجات خواهد داد...

**ترجمه: بابک زمانی**

نان را دریغی

آسمان را دریغی

اما لبخند را هرگز دریغی نیست.

سرخ گل را دریغ مکن

پیکانه‌ای که می‌جهانی‌اش

آبفشانی که ناگاه در وجد تو می‌شکوفد

مواج مکرری از نقره‌آبی کش

تو تولد یافته‌ای

نبرد من صعب است

به چشمانی خسته بازمی‌گردم

چشمانی که شاهد این خاکدان

بی‌تغییراند

تا که به جست‌وجوی من

تبسم تو بر عرش رقصید

و

دربازه‌های زمین و زندگی

برگشاد،

معشوق من

در ساعت‌های سیاه

لبخند تو ریشه می‌گیرد

و به ناگاه

در خون من شته می‌بندد این سنگلاخ راه

بخند خنده تو

زیرا

دردستانم تیغ آبدیده‌ای را ماند.

**ترجمه: سیروس شاملو**

**امیلی الیزابت دیکینسون،**

شاعر آمریکایی، (۱۸۸۶-۱۸۳۰)



اگر بتوانم

مانع شکستن قلبی شوم،

رنج یک زندگانی را بکاهم،

دردی را تسکین بخشم،

یا پرنده‌ای درمانده را



دوباره به سوی لانه‌اش رهنمون سازم،

حاشا که زیستنم بیهوده باشد!

**ترجمه: فرزاد فتوحی**

امید چونان پرنده‌ایست

که در روح آشیان دارد

و آواز سرمی‌دهد با نغمه‌ای بی‌کلام

و هرگز خاموشی نمی‌گزیند

و شیرین‌ترین آوایی است که

درتندباد حوادث به گوش می‌رسد

و توفان باید بسی سهمناک باشد

تا بتواند این مرغک را

که بسیارقلب‌ها را گرمی بخشیده

ازنفس بیاندازد

من آن را در سردترین سرزمین شنیده‌ام

و بر روی غریب‌ترین دریاها!

**ترجمه: ناشناس**

**نزار قبانی، شاعر سوری (۱۹۲۳-۱۹۹۸)**



گناه من، بزرگ‌ترین گناه من

ای شاهزاده دریا چشم من

دوست داشتن تو بود،

آن‌گونه که کودکان دوست دارند.

(بزرگ‌ترین عاشقان کودکانند)

نخستین اشتباه من

(و نه آخرین)

زیستن بود

با سرگشتگی

آماده حیرت از

گردش ساده

شب و روز،

و آماده تا هر زنی

که دوستش دارم

هزار پاره‌ام کند

تا با آن شهری بسازد،

و آن‌گاه ترکم کند

چون غباری.

ضعف من دیدن دنیا بود

با منطقی کودکانه.

اشتباه من بیرون کشیدن عشق بود

از غار تاریک به روشنایی‌ها

و گستردن سینه‌ام بود

چون کلیسایی در گشوده

برای تمامی عاشقان.

**ترجمه: احمد پوری**

اگر روزی با مردی روبرو شوی

که بتواند ذره ذره تو را به شعر تبدیل کند



و تار مویی از گیسوانت را به شعر تبدیل کند،

مردی که قادر باشد چون من

وادارت کند

با شعر غسل کنی،

با شعر سرمه بکشی

و با شعر شانه کنی،

از تو می‌خواهم:

در رفتارت با او تردید نکن

مهم این نیست

که متعلق به من باشی

مهم این نیست که متعلق به او باشی

مهم این است

که متعلق به شعر باشی.

ترجمه: ابوالقاسم قوام و زهرا یزدان‌نژاد

## منابع و مآخذ

۱. تاریخ ایران (دوره صفویان)، پژوهش در دانشکده کمبریج،

ترجمه یعقوب آژند ۱۳۸۰، تهران، انتشارات جامی.

۲. تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، غلام‌حسین صدری

افشار، ۱۳۵۱، تهران، انتشارات مروارید.

۳. تاریخ و اندیشه اسماعیلی در سده‌های میانه، فرهاد

دفتری، ترجمه فریدون بدره‌ای، ۱۳۸۱، تهران، انتشارات فرزاد.

۴. تأثیر عرفان ابن عربی بر حکمت متعالیه صدر المآلهین،

مرجان عمو خلیل، ۱۳۸۳، تهران، انتشارات فرجان.

۵. تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، عبدالحسین زرین‌کوب،

ترجمه مجدالدین کیوانی، ۱۳۸۳، تهران، انتشارات سخن.

۶. جست‌وجو در تصوف ایران، عبدالحسین زرین‌کوب،

۱۳۶۲، تهران، انتشارات امیرکبیر.

۷. حدیقة الشیعه، مقدس اردبیلی، ۱۳۴۳، تهران، انتشارات

علمیه اسلامیة.

۸. دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۸۳، تهران.

۹. دایرةالمعارف تشیع، ۱۳۸۱، تهران، نشر سعید محبی.

۱۰. دین و سیاست در دوره صفوی، رسول جعفریان، ۱۳۷۰،

قم، انتشارات انصاریان.

۱۱. رساله مشواق، ملامحسن فیض کاشانی، به اهتمام احمد

بهمنیار، ۱۳۲۵، چاپ تهران.

۱۲. روضات الجنان و جنات الجنان، به کوشش جعفر سلطانی

قرائی، ۱۳۴۴، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۳. زندگی دانشمندان قصص‌العلماء، میرزا محمد تنکابنی،

با تحقیق محمدرضا حاج شریفی خوانساری، ۱۳۸۳، قم،

موسسه فرهنگی انتشاراتی حضور.

۱۴. زندگی شاه عباس، نصرالله فلسفی، ۱۳۳۲، تهران، انتشارات

دانشگاه تهران.

۱۵. سیاحت‌نامه شاردن، شوالیه شاردن، ترجمه محمد

عباسی، ۱۳۴۵، تهران، انتشارات امیرکبیر.

۱۶. عالم‌آرای عباسی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، اسکندر بیگ

ترکمان، به اهتمام ایرج افشار، ۱۳۳۴، تهران، انتشارات

امیرکبیر.

۱۷. سبک‌شناسی، بهار، جلد ۳

۱۸. قهرمان، محمد: برگزیده اشعار صائب تبریزی، نشر سخن،

۱۳۷۰

۱۹. دکتر محمدرضا، شفیع کدکنی: شاعر آینه‌ها، نشر آگاه،

۱۳۷۱

۲۰. نرودا، پابلو: از خودت برایم بگو، ترجمه بابک زمانی،

نشر کوله پشتی

۲۱. قبانی، نزار: صد نامه عاشقانه، ترجمه ابوالقاسم قوام و

زهرا ایران‌نژاد، نشر نیماژ ۱۳۹۸.

۲۲. نرودا، پابلو: مجموعه اشعار، ترجمه سیروس شاملو، نشر

نگاه، ۱۳۹۳



بخش چهارم:

## بریده‌ای از رمان «پشت چله‌خانه شیخ صفی»

اثر بهناز حاجی محمد حسینی

(دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی)

شب که شد، دو نیمه سیب رو با سکه به هم وصل کردم و به شوق دیدار فردا چشمامو بستم.

ساعت ۳:۳۰ بعد از ظهر به سمت شیخ راه افتادم. خیابون خلوت بود و برف تند و ریزی می‌بارید و به صورتم می‌خورد. از دوردست‌ها صدای پای اسب‌ها، گاری‌ها و درشکه‌هایی می‌اومد که روی یخ شکننده در رفت و آمد بودند. جلوتر که رفتم رد چرخ گاری‌ها روی زمین به جا مونده بود که برف کم‌کم داشت روی آن‌ها را می‌پوشاند.

یقۀ پالتومو تا گردنم بالا کشیدم و دستامو تو جیبم کردم و قدمامو تندتر. دلم شور می‌زد؛ نکنه تو این برف و سرما نتونه بیاد. همین‌طور خودمو دل‌داری می‌دادم که اگه نیومد ناراحت نشم.

با هر قدمی که به خانقاه نزدیک‌تر می‌شدم، حس هیجان بیش‌تری تو وجودم جاری می‌شد. جاپاهای کوچک در مسیر چله‌خونه مانده بود که هنوز دانه‌های گرد و سنگین برف روشو نپوشونده بود.



نیست هم‌دیگر رو ببینیم. با کلافگی و بدون خداحافظی به راه افتاد. یک لحظه مکث کرد و چند قدمی به عقب برگشت و با صدایی که به سختی از گلوش بیرون می‌اومد، با صورت خندان و غم‌انگیزش گفت: «جان دلم نذار دیر بشه».

لحنش به قدری تاثیرگذار بود که دلمو سوزوند. حالا دیگه از خودم خجالت می‌کشیدم. رفت و در پیچ و خم کوچه‌های عالی‌قاپو ناپدید شد.

## دربارهٔ رمان «پشت چله‌خانهٔ شیخ صفی»

هر سرزمینی را مادری ست. او که می‌پرورد و در دامانش شکل روح و روان مردمانش را می‌سازد. مادری از جنس خاک که زبانی به غایت آهنگین دارد زبانی که لحن مشترکی از همهٔ مادران عالم است: مام ادبیات!

او که زبان می‌آموزاند، لحن می‌پرورد، مصداق و شاهد و الهام و تلمیح در بستر تخیل. فرهیخته جان‌بخشی می‌کند او که نجات فردای هر سرزمینی به تعالی و تبرک. مقدم اوست؛ اما بال‌های این پرنده اثیری را دو حادثه شعر و رمان در جهان اکنون ساخته‌اند. شعر به عنوان گفت‌وگویی درونی لالایی آموزگر انسان و پیرامونش است و رمان پدیده‌ای بیرون‌آمده از دل کلان بازی‌های گذشته با بسیاری شخصیت‌ها و گفت‌وگوها و فلسفیدن‌های فرد در مواجهه با جهان هستی.

من ایرانی من آذربایجانی من اردبیلی هویت نامکتوب کم‌حافظه‌ای دارم. در استعاره‌هایی بعید گم، درقصه‌هایی خیلی مستور و در آوازهایی سینه به سینه نقل‌شده تکه‌تکه. اکنون به مدد جهان دوباره نوشده اطلاعات مجازی ست که صندوقچه‌های قدیمی بر صفحات کتاب‌ها نقش‌هایی تازه‌یاب می‌گیرند و از دریچه چشم و چراغ قدیمی‌ترها جوان‌ترهایی دست به بازآفرینی روایت‌های نه چندان دور می‌زنند. باشد که میراث مکتوب ما میراث برای آیندگانی باشد که چشم ما به جهان دیروزشان می‌نگرد.

رمان پشت‌چله‌خانهٔ شیخ‌صفی روایت واقعی از زندگی مردان و زنانی عاشق در شهریت کهن‌بومی به نام اردبیل است که سلطان ساوالان چون کودکی او را در آغوش گرفته پاسداری می‌کند. حکایت نجیب مردان و زنانی که

رسیدم به حیاط و پیچیدم به طرف چله‌خونه؛ همون جای همیشگی با اون فضای برفی یک‌دست. مارال رو با اون شال زرشکی و بالاپوش سبزرنگش دیدم، در حالی که برف سفیدپوشش کرده بود و از سرما دستاشو زیر بغل فروبرده بود، شانه‌ها و دندون‌هاش می‌لرزیدند و از سرمای زیاد لپاش گل انداخته و لباش قرمزتر شده بود؛ درست مثل نهالی در حسرت بهار. چشمای سیاهش می‌درخشیدند و حالا هربار بخشی از صورتش را زیباتر از قبل می‌دیدم.

از حضورش از خودم بی‌خودم و مست شده بودم، و در عین حال مضطرب که مبادا این لحظه‌ها رو از دست بدم. عطش نگاهم سیری‌ناپذیر شده بود؛ هرچه خیره‌تر می‌شدم کم‌تر می‌دیدم. پیچ‌وتاب موهاش را دیدم که از زیر شال، بیرون زده بود. با لحن آرام و نجیبش سلام کرد و بی‌مقدمه گفت: این هفته هم چشمم به در خشک شد؛ ولی خبری از مادرتون نشد. بغض تو گلوش شکست و دانه‌های اشک امانش نداد که بقیه حرفاشو بزنه. حرفش مثل پتک خورد تو سرم؛ توی بد مخمصه‌ای افتاده بودم؛ یک طرف مادر عزیزتر از جانم بود و یک طرف عشق نازنینم. و طاقت گریه هیچ‌کدومشونو هم نداشتم.

نگاهم بی‌هدف تو آسمون چرخید؛ این سفید توی آسمون کم‌کم به رنگ خاکستری درآمد. انگار آسمون هم دلش از من گرفته بود. از خدا کمک خواستم و سیب رو از جیبم درآوردم. با لبخند زورکی اون رو جلوی مارال گرفتم.

مارال جان سرتو بگیر بالا. قول می‌دم دفعه بعد آخرین دیدارمون تو این‌جا باشه؛ آخرین سکه جلیقه تورو خودم با دستام وصل می‌کنم. تو که دل‌نازک نبودی خانم.

دستمالی از جیبم درآوردم و گفتم: حالا اشکاتو پاک کن و با لبخند ما رو بدرقه کن.

با خنده و گریه هم‌زمانش شروع کرد به لرزیدن، درحالی که سعی داشت رو پاهاش بایسته. با نگاه عمیق و نافذش برای اولین بار چشم تو چشم شدیم؛ دیدم که با احساس خاصی به من نگاه می‌کنه. از نگاهش پرهیز کردم و آب دهانمو به سختی قورت دادم. شوق شیرینی توی رگ‌های تنم چون گرفته بودن، ولی خیلی زود لبخندش کم‌رنگ شد و سرشو انداخت پایین و اشکاش لغزید رو سببی که دستش داده بودم؛ به‌جوری منو نگاه می‌کرد که انگار دیگه قرار



احتیاطکاری در هر امری را آویزه گوش کرده‌اند. رمان با ماهنی‌ها و ترانه‌ها و سلوک رندانه طبقه شهری اردبیل و نجابت تاریخی خانواده‌های اصیلی عجین شده‌است که مثل‌ها و طرزها و پوشش و گویششان همگی در بستر تاریخی مدنی عمیق شکل گرفته و با همه افراط‌ها و تفریط‌های رایج شهرهای کوچک؛ اما قوانین مدنی حاکم هم‌چنان لایتغیر می‌نماید.

پشت چله‌خانه شیخ‌صافی در اردیبهشت نود و هشت توسط نشر معتبر هزاره ققنوس رونمایی و وارد بازار کتاب شد.

وحید ضیایی

آذر نود و هشت

سخت‌جان و رحم‌دل در سرمای استخوان‌سوز اردبیل قدیم زیسته‌اند و حکایت دلدادگی‌هاشان جز در اسرار صندوق‌های قدیمی در عطر لباس‌های رنگارنگ و جام عطرها خالی نشیندنی نبوده که ادب طبقاتی یا ادب خانواده‌داری اجازه دریده‌گویی و شفاف‌نگاری خصوصیات اندرونی را به کسی نداده و اکنون که جهان به طرز دیگری‌است، از زبان دوصد ایهان و کنایه‌دار پیرمردان و زنان می‌شود. اندکی از عشق‌بازی‌ها و سیاست‌ورزی‌های پدرانمان را قلمی کرد و بر کاغذ جاری ساخت. از این رو کار بهناز حاج‌محمدحسینی در وهله اول دلدادگی و دل‌بازی و گوش فرادادن به کهن‌سالانی بوده از اردبیل قدیم که جان در گرو کلمه داشته‌اند گاهی.

این رمان به بازآفرینی گوشه‌ای از عاشقانه‌های نهان این شهر عجیب می‌پردازد. شهری تو در تو با مزاجی یه تندی زمستان‌های پوشاننده و مردمانی محتاط که از جبر تاریخ

عمر بن عبد العزیز  
فیہ

فصل نامه فرهنگی - ادبی

# حیات مشعر

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی  
شماره دوم، زمستان ۱۳۹۹

